پیام سبزاندیشان



فصل‌نامه فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو ـ دوره دوم، شماره ۸، زمستان ۹۲







اولین کنگره اسپرانتو ایران

۴ الی ۶ فروردین ۱۳۹۳

تهران، هتل شهر

IREK

IRANA ESPERANTO-KONGRESO

به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی ـ فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

***

دوره دوم، شماره ۸ ، زمستان ۱۳۹۲

***

شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174

***

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

***

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

***

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir

پست الکترونیک: info@espero.ir

در این شماره می‌خوانید:

بخش فارسی

بخش اسپرانتو



آدرس جدید:

تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان دانشگاه جنگ، ساختمان کوروش پلاک ۳۹، واحد ۳۱

همکاران تحریریه‌ی این شماره:

- سعید برهانی
- رازمهر پرتو،
- فاطمه حاجی صولت
- امید روحانیان،
- کیهان صیادپور
- سیمین عمرانی
- بهجت ممدوحی
- Herman Deceŭninck

دهکده جهانی



زبان جهانی





زبان اسپرانتو



گردآوری و تنظیم: سعید برهانی

قرآن کریم : «و از جلوه های او، آفرینش آسمانها و زمین و گوناگونی زبانها و نژادهای شماست. به درستی که در آنها نشانه‌هایی برای دانش پژوهان است.»

مارشـــال مـک لــوهـان (Marshal McLuhan)، پروفسور مرکز مطالعات رسانه‌ای تورنتو و مطـرح کـنـنـده مفهوم «دهکده جهانی» (tutmonda vilaĝo)، ۲۱ ژوئیـه ۱۹۱۱ در ادمونتون کانادا متولد شد و در ۳۱ دسامبـر ۱۹۸۰ درگذشت. برخی آثار تأثیرگـذار وی عبارتنـد از: کهکـشـان گوتنبرگ: شناخت انسان چاپی (۱۹۶۴)، برای درک رسانه ها (۱۹۶۴)، رسانه پیام است (۱۹۶۷)، جنگ و صلح در دهکـده جهانی (۱۹۶۸) و... . او عصر حاضر را عصر رسانه ها نامیده است و اصطلاح دهکده جهـانـی از ابـداعـات اوسـت. وی نظرات ارزشمندی در زمینه رسانه‌ها دارد و معتقد اسـت کـه بشر ابزار را شکل می‌دهد ابزار نیز در شکل‌دهی بشر دخالت دارد. او گفته است که پیشرفت رسانه ها در آینده مشکل ساز خواهد شد.

فکر «دهکده جهانی» در سال ۱۹۶۴ توسط مک لـوهـان پایه‌گذاری شد و تا پایان حیاتش یعنی ۱۵ سال بعد، همـواره به دهکده جهانی اشاره می‌کرد و می‌گفت: "اکنون دیگر کره زمین به وسیله رسانه‌های جدید آنقدر کوچک شده که ابعـاد یک دهکده را یافته است." برای آن‌که دهکده جـهـانـی را بهتر بشناسید ابتدا باید با واژه بزرگ‌تری که به جهانی‌سازی موسوم است، آشنا شوید واژه‌ای کـه حـدودا از دهـه ۱۹۶۰ رواج یافته است و بستر اولین فرهنگ معتبری بـود کـه در سال ۱۹۶۱ میلادی تعاریفی برای اصطلاحات جهان‌گرایـی (tutmondismo) و جهانی‌سـازی (tutmondiĝo) ارائـه کرد.

مک لوهان ادوار تاریخی بشر را بر مبنای نوع ارتـبـاط و تحول ابزار ارتباط بشری طبقه‌بندی نموده و در ایـن راسـتـا برای تاریخ بشر سه مرحله را از هم تفکیک می‌کند:

۱) مرحله بدوی، عصر ارتباط شفاهی

در ابتدا دوره‌ای بسیار طولانی که فرهنـگ شـفـاهـی و دریافت شنیداری غالب بوده، وجود داشته است که مظـاهـر فرهنگی آن عبارت بودند از نقل اشعار و افسانه‌ها و نمایـش تراژدی‌ها. در این دوران که مک لوهان آن را دودمـانـی و قبیله‌ای می‌خواند، انسان به گونه‌ای طبیعی از هر پنج حـس خود استفاده می‌کند و در میان آن‌ها حس شـنـوایـی بـرای ارتباط با دیگران که به گونه‌ای لفظی و شـفـاهـی صـورت می‌گیرد، طبعاً بیش‌تر از سایر حواس به‌کار می افتد. در ایـن محیط طبیعی، ادراک انسان به طور مستقیم از جهان خـارج، به وسیله‌ی حواس طبیعی‌اش صورت می‌گرفت.

۲) مرحله ارتباط کتبی، عصر چاپ و جامعه فردگرا

با اختراع خطّ و کتابت، توازن پیشیـن بـه هـم خـورد و برتری حس بینایی نسبت به حواس دیگر آشـکـار شـد و از این طریق، محتوای تفکر بشریت تغییر یافت. او معتقد است نوشته نیاز به نوعی تمرکز حواس و تعمق شخصی دارد و از این جهت مستلزم نوعی انزواجویی و جدایی از جمع است و با زندگی قبیله‌ای گذشته منافات دارد. دوره اول بـا اخـتـراع

چاپ پایان یافت و دوره بسیار کوتاه کهکشان گوتنبرگ آغاز شد که از زمان اختراع چاپ تا ظهور وسایل ارتباطی الکترونیکی در نیمه دوم قرن بیستم به طول انجامید.

۳) مرحله ارتباط الکترونیک و دهکده جهانی

این مرحله یعنی دوره کنونی، عصر ارتباطات الکترونیکی و بازگشت به خصوصیات شفاهی است. این دوره از تمدن انسانی با اختراع رادیو توسط مارکنی شروع می‌شود. طبق نظریات مک لوهان، اکنون در سومین دوره‌ی زندگی اجتماعی انسان، عصر چاپ و زندگی فردگرایی نیز که ناشی از برتری یافتن حسّ بینایی بر سایر حواس انسانی است، در برابر پیشرفت و گسترش وسایل ارتباطی الکترونیکی مانند رادیو، تلویزیون و سینما در حال زوال است. این شیوه جدید ارتباطی، حس شنوایی را معتبر ساخته و رجعت به ادراک حسی را ضروری شمرده است.

مک لوهان دنیای امروز را دنیای الکترونیک می‌داند و معتقد است: محیط الکترونیکی عصر حاضر، فضای قدیمی تصویری را که سالهاست به آن خو گرفته‌ایم، نامطبوع و بدون ارزش خواهد ساخت. در دنیای الکترونیک حوادث، اشیاء و موجودات در یکدیگر فرو می‌روند، با یکدیگر رابطه پیدا می‌کنند، جدایی‌ها از بین می‌رود، تمایزات فراموش می‌گردد، شباهت‌ها خودنمایی می‌کند و بدین ترتیب محیط جدید به‌وجود می‌آید؛ محیطی که می‌توان آن را یک «دهکده جهانی» نامگذاری کرد. یک دهکده بزرگ جهانی که خصوصیات قبیله‌ای را در مقیاس وسیع‌تر محفوظ می‌دارد.

مک لوهان معتقد است که رسانه‌های جدید باعث به‌وجود آمدن پدیده‌ی جهش اطلاعات خواهند شد. او می‌گفت: اطلاعاتی که انسان‌ها نیاز خواهند داشت، از چهار گوشه جهان و با سرعت فراوان در اختیارشان قرار خواهد گرفت [به این ترتیب] جهان بزرگ، روز به روز کوچک‌تر می‌شود و انسان‌ها چه بخواهند و چه نخواهند، گویی در یک قبیله جهانی یا «دهکده‌ی جهانی» زندگی می‌کنند. چنین وضعیتی را امکانات الکترونیک فراهم خواهد آورد. رسانه‌های الکترونیکی با گسترش خود فاصله‌های زمانی و مکانی موجود میان انسان‌ها را از بین برده‌اند. به‌عبارتی دقیق‌تر وسایل ارتباط جمعی جدید مانند تلویزیون، رادیو، مطبوعات، اینترنت و ... شیوه های زندگی بشری را تحت تاثیر خود قرار داده و متحول نموده و به گونه‌ای جهان کنونی را به یک دهکده کوچک تبدیل کرده است که در آن افکار و اعمال جوامع از یک‌دیگر پنهان نمی‌باشند و در عین حال تاریخ شاهد به منصه ظهور رسیدن یک نوع جدید از فردگراییِ (individuismo) انسانی است.

از دیدگاه مک لوهان در دهکده جهانی هرگونه اتفاقی که در یک نقطه می‌افتد قابل تسری و تعمیم به دیگر نقاط دهکده است. چرا که فرایند تبادل اطلاعات، علوم و اندیشه با سرعت قابل ملاحظه‌ای درجریان است. بنابر آن‌چه که تاکنون گفته شد جهانی‌سازی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد:

«جهانی‌سازی در واقع عبارت است از فرایند فشردگی فزاینده زمان و مکان که مردم دنیا به‌واسطه آن‌ها و به‌صورت آگاهانه در جامعه جهانی ادغام می‌شوند.»

به بیان دیگر جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن فرد و جامعه در گستره جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند.

از تعریف فوق چنین برمی‌آید که جهانی‌سازی فقط یک مفهوم اقتصاد محور نیست و چه بسا حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را نیز در بر می گیرد. از این رو برخی معتقدند که جهانی شدن جوامع بشری را در سه جبهه مورد حمله قرار می‌دهد: جبهه اقتصادی، جبهه ایدئولوژی و جبهه نظامی.

جبهه اقتصادی: از طرق گوناگونی مانند سرمایه ارزی صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، تسلط اقتصاد مبتنی بر خصوصی سازی و ... .

جبهه ایدئولوژی: حمایت از موسسات پژوهشی، دانشگاه‌ها، رسانه‌های گوناگون مانند سی ان ان ، تایمز و دیگر رسانه های خبری.

جبهه نظامی: مانند جنگ جهانی علیه تروریسم.

دکتر پیروز مجتهدزاده، صاحب نظر ایرانی در تحلیل پیامدهای جهانی سازی، دو نوع پیامدهای مثبت و منفی را برای آن ذکر می کند.

پیامدهای مثبت جهانی‌سازی عبارت است از:

۱- پیامدهای مثبت مانند بهم پیوستن فزاینده اقتصادها.

۲- ازمیان رفتن موانع و حرکت اطلاعات و آگاهی ها.

۳- اقتصادی کردن جهان به جای ایدئولوژیک کردن آن.

پیامدهای منفی آن شامل:

۱- ازمیان رفتن امنیت شغلی در جهان.

۲- افزایش شکاف میان سرمایه‌داران و فقراء.

۳- گسترش سود جویی و سود پرستی که منجر به مادی‌گرا شدن فرهنگ‌ها می‌شود.

آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) در باب

جهانی‌سازی معتقد است که زمان و مکان مفهوم سنتی خود را دردنیای صنعتی جهانی شده از دست می‌دهند و کم رنگ‌تر می‌شوند و بسیاری از نهادها مانند دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و ... از نو در این جهان جدید تعریف می‌شوند.

از هنگامی که مارشال مک لوهان در دهه ۱۹۶۰ ایده دهکده جهانی را مطرح کرد مدت زمان زیادی نمی گذرد با این حال پیش بینی او خیلی سریع‌تر از آن‌چه خودش تصور می‌کرد تحقق پیدا کرد. هم اکنون وسائل ارتباط جمعی با یاری‌گرفتن از تکنولوژی ماهواره‌های مخابراتی و شبکه‌های اعجاب‌انگیز اینترنت، تمامی نقاط دنیا را به هم پیوند داده است و امکان ارتباط سریع و آسان را فراهم کرده است و تازه این ابتدای کار است... ولی وسایل ارتباطی فقط یک وسیله و ابزار هستند. موضوع پر اهمیت‌تر نحوه‌ی به‌کارگیری این ابزارهاست. همواره خطر سوءاستفاده از طرف سرمایه‌داران و نااهلان وجود دارد کما این‌که هم اکنون نیز بیش‌ترین استفاده از اینترنت در جهت کسب پول است... ولی ما می‌توانیم فارغ از آن اهداف؛ از این امکان موجود در جهت ارتباط بهتر استفاده کنیم. انسان موجودی است که نیاز به برقراری ارتباط با همنوعان خود را دارد؛ دوست دارد توانایی‌های خود را بروز دهد و در معرض دید دیگران بگذارد؛ دوست دارد شناخته شود و این نیاز به مطرح شدن و مورد قضاوت قرار گرفتن فی نفسه نه تنها ایرادی ندارد بلکه بسیاری مواقع لازم است و باعث می‌شود مدعیان دروغین کنار روند و صحنه زندگی ما عرصه فعالیت و حضور گروهی شود که شایستگی آن را داشته و حرفی برای بیان کردن و عملی برای انجام دادن دارند.

این در حالی است که «مانوئل کاستلز» (Manuel Castells) نظریه‌پرداز جامعه شبکه‌ای، به‌صراحت می گوید: دهکده جهانی که یک موضوع قوی و جالب توجه در زمان بیانش بود، یک پیش‌بینی کاملاً غلط بود. آن یک دهکده نیست، بلکه یک شبکه جهانی از کومه‌های شخصی است که بسیار متفاوت است. اینترنت جوامع محلی را به جوامع جهانی تبدیل می کند که این کار از طریق اتصال به موتورهای جست‌وجوگر، اطلاعات فرامتنی با داده‌های متفاوت فراوان صورت می‌گیرد.

باید اعتراف کرد که شناخت مک لوهان از طریق آثارش بسیار دشوار است و تاکنون منابع موجود به زبان فارسی در مورد این متفکر کانادایی قلیل و انگشت‌شمارند. به عقیده او واقعیت تأثیر وسایل ارتباطی بر فرهنگ و تمدن بشری در طول ۳۵۰۰ سال گذشته از نظرها دورمانده، زیرا علمای سیاسی و اجتماعی همواره تأثیرات شخصی و اجتماعی این وسایل را جدا از وسیله در متن و محتوا جست‌وجو کرده‌اند. برخلاف مکتب جامعه‌شناسی ارتباطات، مک لوهان معتقد است ***وسیله همان پیام*** است.

شکل‌گیری دهکده جهانی، آن‌گونه که مک لوهان تجسم می‌کرد با ایجاد اولین وب سرویس در سال ۱۹۹۰ ، تأسیس شبکه تلویزیونی جهانی سی.ان.ان. در ۱۹۹۱ و ایجاد وب‌سایت یاهو در ۱۹۹۳ آغاز شد. ضمن آن‌که قبل از آن تاریخ، نخستین تجربه‌های پوشش با ماهواره‌های پخش مستقیم برنامه‌های تلویزیونی به وقوع پیوسته بود.

اما در کنار بحث مذکور، تحولات سریع و در عین حال ـ بعضاً ـ عجیب در زندگی بشر معاصر باعث شده است که دانشمندان عناوینی را برای نامیدن این عصر برگزینند؛ از جمله عده‌ای عصر حاضر را عصر فضا نامیده‌اند، عده‌ای دیگر معتقدند که در عصر اتم زندگی می‌کنیم، گروهی نیز معتقد به عصر ارتباطات، ماهواره ها، اینترنت و غیره هستند. همگی این نظرات صحیح به نظر می‌رسند. اما واقعیت دیگری هم وجود دارد و آن هم این است که بشر امروز در عصر سرعت زندگی می‌کند؛ سرعت در همه چیز و به‌خصوص سرعت در ارتباطات؛ و این امر نیاز به مهم‌ترین وسیله ارتباطی یعنی زبان را بیش از پیش نمایان می‌سازد؛ مخصوصاً زبانی مشترک و جهان‌شمول برای ایجاد و برقراری ارتباطات بین‌المللی در دهکده جهانی. شاید هیچ‌گاه در زندگی بشر این نیاز (نیاز به زبان جهانی) به اندازه عصر حاضر احساس نمی‌شده است.

پایان قسمت اول





کتاب ویژه کنگره

دعوت به اولین کنگره اسپرانتو ایران در یک نگاه

کنگره اسپرانتوی ایران در صفحه اصلی و سایر بخش‌های پایگاه خبری بهاران نیوز، روزنامه همشهری و ...

انجمن اسپرانتو ایران افتخار دارد شما را به حضور در "کنگره اسپرانتوی ایران" که در روزهای چهارم تا ششم فروردین ماه سال ۱۳۹۳ در تهران برگزار می‌شود، دعوت نماید. موضوع اصلی کنگره "اسپرانتو، زبان ایده و آرمان" انتخاب شده است تا علاوه بر معرفی جنبه نوآورانه و خلاقانه ایده زبان بین المللی، تاکیدی بر آرمان گرایانه بودن و ارزش‌های والای این دستاورد بزرگ در عرصه ارتباطات باشد.

همچنین حضور میهمانان خارجی از: استرالیا، فرانسه، ژاپن، کره، لیتوانی، تایوان و ...

سایر خبرها:

سمینار اسپرانتو در قشم

دوشنبه هفتم بهمن ماه ۹۲ سمینار آشنایی با زبان اسپرانتو با حضور مورات اوزدیدار اسپرانتیست برجسته استانبول از ساعت ۶ تا ۸ عصر در آموزشگاه دلتا واقع در قشم برگزار گردید.

معرفی یک سایت اینترنتی

سایت اینترنتی http://www.goethe-verlag.com که ۵۰ زبان را بصورت دوطرفه به یکدیگر آموزش می‌دهد، آموزش آنلاین اسپرانتو را نیز به زبان فارسی و در ۱۰۰ درس ارائه نموده است. این آموزش عمدتا برای یادگیری و تمرین لغات است که دارای ۱۰۰ درس با موضوعات مختلف می باشد. شما می توانید، موضوع مورد نظر را انتخاب نموده، ترجمه فارسی را مشاهده نمایید و با یک کلیک، تلفظ صوتی آن را گوش دهید. آدرس بخش فارسی به اسپرانتوی سایت مذکور: http://www.goethe-verlag.com/book2/FA/FAEO/FAEO002.HTM

اسپرانتو در کوله‌بار سفر

دور دنیا در ۷۹ روز

مانل وین پالس
یوآخیم مارکوال



ادامه ماجرا
قسمت: ۱۰



برگردان: سیمین عمرانی

اِوگنی Evgeni روس ناسازگار

روز شانزدهم

در هتل اختصاصی سمرقند خورشید خیلی وقت است که بالا آمده. در ازبکستان خورشید زود طلوع و غروب می کند. ما امروز عجله‌ای نداریم: کاری تلنبار نشده که از سر و کول وقت‌مان بالا رود. تا حد امکان از شهر عکس خواهیم گرفت و به سمت تاشکند ـ پایتخت ـ راه خواهیم افتاد.

به این‌جور هتل‌های مثل مال ما "اختصاصی" می گویند چون جزو اولین هتل‌هایی بودند که در شوروی سابق از هتل‌های دولتی جدا شدند. در این نوع هتل ها آدم احساس توی خونه خودش بودن را می‌کند و عطر خوش میهمان‌خانه‌های کوچک در کشور خودمان را دارد و کار و مهربانی جایگزین هرنوع لوکس گرایی و تجملات است. جایی‌که برای میل و اراده میهمان (مسافر) ارزش‌قائل‌اند تا جایی‌که کاملا خود را راحت احساس کند. این قضیه باعث می‌شود که اگر احیانا اشتباه کوچکی رخ دهد وی به‌راحتی چشم‌پوشی کند و ببخشد.

بیرون می‌آییم و از میدان اصلی، وارد خیابان باریکی شده که در تاریکی شب فاقد روشنایی است و به سمت هتل دیگری در چنین خیابانی می‌رویم. خیابانی که بخشی از آن به مجرای فاضلاب راه دارد و گنداب در خیابان جاری است. برای این‌که در مصرف لوله و لوله کشی صرفه‌جویی و ذخیره‌سازی داشته باشند، فاضلاب از هر خانه در سطح خیابان راه افتاده و از راه کانال‌های بدون روکش به سمت کانال اصلی هدایت می‌شوند. آن‌ها مشکل توالت را با زدن چاه و تخلیه سالانه یا هر وقت که پر شد حل می کنند.

در چوبی پهن و بزرگی به حیاط ـ باغی باز می‌شود، و در آن انواع سبزی و میوه مثل گوجه‌فرنگی، بادمجان، فلفل یا سیب‌زمینی، به، انار و انجیر به اضافه گل و گیاه های دیگر کشت کرده‌اند. اتاق‌ها دور تا دور حیاط را احاطه‌کرده ولی قسمتی هم برای آشپزی‌کردن و غذاخوردن اختصاص یافته که مثل کمربند بازشده می‌ماند. معماری ناهمگون این‌جا حکایت از آن دارد که، با هر پول و پله‌ای از راه رسیده‌ای به تغییر و تبدیلات در بنا اقدام کرده‌اند. زنان صاحب هتل فعال و در حال کارند. عزیزا به انگلیسی صحبت می‌کند و خواهرش به آلمانی. حکمت کار در این‌جا عبارت است از خدمت به همگان. عزیزا می‌گوید: ما زبان بلدیم و راهنمای جهان‌گردان هم هستیم. هم اتاق های گران داریم و هم ارزان. می‌توانید روی تخت (جایی که مسلمانان از آن برای غذا خوردن یا جلسه‌گذاشتن استفاده می کنند) بخوابید یا توی باغ چادر بزنید.

ما یک اتاق می‌گیریم، که دراز است با دوتا تخت کنار و چسبیده به دیوار. سمت راست یک میز غذاخوری بزرگ که تلویزیون غول‌پیکری روی آن است و مانع بازشدن درهای کمد می‌شود و درهای اصلی [مثلاً هتل] را شبها قفل نمی‌کنند. سقف چوبی است و روی آن نقش و نگارهای جورواجوری دیده می‌شود.

مارکو پولو راجع به سمرقند گفته، که آن شهر بزرگی است با باغ‌های فوق‌العاده زیبا و همه‌گونه میوه‌های دلبخواه. روی میز صبحانه امروز هم سبدی از انواع و اقسام میوه های تازه قرار دارد که هر وقت پشت آن می‌نشینیم ما را همراهی می‌کند. امروز بین خودمان یک شاخ شمشاد بلندقامت داریم با چهره‌ای کشیده، باریک و چانه‌ای دراز که مخصوص لاف‌زن‌هاست. با او سلام و علیکی رد و بدل می کنیم. او یک آمریکایی اهل واشنگتن است که با همسرش به تعطیلات آمده است. آن‌ها به روش موگامبایی سفر می کنند یعنی با ساک و چمدان‌های پر از راحتی. پس از لحظه‌ای همسر او می‌آید. کلی بلوز و شلوار روی دستش ریخته که آن‌ها را روی میز می‌اندازد که احتمالا دوتا خواهرهای صاحب هتل روز قبل برایشان شسته‌اند. با شوهرش لیست

البسه‌ها را کنترل می‌کند، انگار یک بلوز کم است. شوهر با درایت تمام خانم را متوجه می سازد که درست نیست رخت و لباس را میان نان و کره و پنیر و مربای انجیر شمارش و کنترل کند، در عین حال بلوز مربوطه را هم نشانش می‌دهد. همه‌چی حلّه: بیا این هم زن خوشبخت.

آن آقای آلمانی دیروزی به جمع اضافه می‌شود و این‌ها سه‌تایی تخت گاز شروع می‌کنند به انگلیسی حرف زدن. مرد امریکایی یک چیز بامزه می‌گوید و زن او تا چند دقیقه بی‌وقفه می‌خندد. موضوع برای ما جالب نیست، برای همین ما سراغ فیلم و عکس‌گرفتن می‌رویم.

ولادیمیر می‌آید تا ما را همراهی کند. تاکسی می گیرد و توضیح می‌دهد، که روزنامه محلی تمایل دارد تا با ما مصاحبه‌کند، ولی وقت نیست. توافق می کنیم که از طریق اینترنت و ارسال عکس و شرح سفر، آن‌ها بتوانند گزارش خود را تنظیم کنند.

تا چشم کار می‌کند کامیون‌های خربوزه، تا دوردست و بی‌انتها مزارع پنبه، و چندتا ماده گاو که با کاهبن چرانیده شده‌اند و حالا به دنبال علف‌های جوانه‌زده می‌گردند. تا به تاشکند برسیم چیزی که می‌بینیم فقط همین‌هاست. اوگنی آن‌جا انتظار ما را می کشد، کوتاه قد، سپیدموی و ریشو، بسیار پرتحرک و از حیث قیافه لجوج‌تر از قاطر.

این‌جا می‌بایست منتظر قطاری به نام جاده ابریشم باشیم تا به چین برسیم، ولی این قطار کار نمی‌کند. توی این کشورها ساعات ترن و قطار همان‌قدر سریع عوض می‌شود که اسم خیابان‌ها و مجسمه‌ی توی پارک‌ها. هر مقام نورسیده‌ای برای معطوف‌کردن انظار به سوی خود احتیاج دارد که چندتا پشتک‌وارو بزند. پیکره‌های بسیاری برای سومین بار در طی سال‌های گذشته تعویض شدند: اولی رهبر روسیه، سپس موضوعات بومی و فولکلوریک و حالا سمبل ملت تازه استقلال‌یافته.

تاشکند شهر مدرنی است، که به جز آن‌که پس از زلزله ویرانگر سال ۱۹۶۶ کلا بازسازی شده، تقریبا هیچ‌چیز دیدنی ندارد. بنای کل استادیوم ورزش با داربستی که قطعا هزینه بی‌اندازه‌ای را به‌دنبال داشته، اسطوره‌پردازی شدید سیاستمداران این کشورها را آشکار می‌سازد و این در حالی است که در ارتباط با مسائل بسیاری که تحت فرمان و قلمرو آن‌هاست با بی‌پولی مواجه‌اند. ساختمان‌های اداری اطراف میدان بی‌هیچ اغراقی زشت و بی‌ریخت هستند و ثابت می‌کنند که، حمایت از هنرهای ساخته پرداخته زمان تیمور و بازماندگان او هیچ تداومی در این سرزمین نداشته است. فقط انبوهی از فواره‌هایی که درهم لول می‌خورند، آبی را که با ماشین بزرگی سرد می‌شود به اطراف پاشیده و در تابستان هوا را تازه کرده و کمی فضای خاکستری بتونی دور و بر را رنگ و بو می‌بخشد. زیر استادیوم، آن خیابان پهن و دراز واقعا یک باند فرودگاه است که متعلق به دورانی است که مسکو از چینی‌ها ترسید. اوگنی با قاطعیت اظهار می‌کند، زیر آن، پناهگاه‌های بتونی و بناهای اسقاطی پنهان است. توی مترو اوگنی به گدایی پول خرد می‌دهد و می‌گوید: سابقا این کار رواج نداشت و گدایی هم در کار نبود، ما به‌قدر کافی برای زندگی‌مان داشتیم، فقط مشروب‌خورها گدایی می کردند. آن زمان هم جرم بود و آن‌ها را به زندان می‌فرستادند.

اوگنی روس است، ذهن او از فروپاشی شوروی و تولد ملیت‌های جدید بدون امکانات و هویت تاریخی مضطرب است. به عقیده او ازبکستان چه تاریخی دارد در حالی‌که تیمور نیز یک مغول بوده نه یک ازبک؟ این پارک سابقا پر از دکه‌های فروش اجناس بود چون نظم وجود داشت، ولی همه‌چیز را شکستند، آخه ازبک‌ها صحرانشین‌اند و به داشتن خانه ثابت عادت نداشته‌اند، به همین دلیل همه‌چیز را متلاشی می‌کنند. او می‌گوید: ـ ما به نظم و قانونی هم‌چون سابق نیاز داریم. جمهوری‌ها تمایلی به استقلال و جدایی نداشتند ولی یلتسین گفت: "ما دیگر شماها را نمی‌خواهیم"، و آن‌ها می‌بایست به فکر ایجاد دولت‌های جدیدی می‌افتادند که سابقا وجود نداشت.

در همان مترو از پلیسی می‌پرسیم که ایستگاه اتوبوس کجاست و از این سوال ما او سود می‌برد و ما را به درون اتاق دربسته‌ای می‌برد و شروع به تحقیق از خودمان و جستجوی ساک‌هایمان می‌نماید به امید این‌که چیزی پیدا کند یا پولی به جیب بزند. اوگنی که دیگر در اظهارات خودش درباره شوروی سابق به هیجان آمده عصبانی شده و صورتش سرخ می‌شود. پلیس با تاکید می‌گوید که دارد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و خلاصه قضیه این‌طوری تمام می شود که لعن و نفرین‌های اوگنی بلند و باشکوه طنین می‌اندازد. ما نمی‌فهمیم که بین آن‌ها چه حرف‌هایی رد و

بدل می‌شود. اوگنی جزو محرومین حاصل از حضور پرشتاب و بی‌اخطار سیستم سرمایه‌داری است. امروز او با حقوق بازنشستگی ۱۲ دلار در ماه حتی برای یک هفته هم نمی‌تواند برای خود مواد غذایی تهیه کند و به همین علت باید در حداقل شرایط زندگی کند. در ممالک کوچک، بر اقتصاد رکودی هزینه‌های ارزی، سرحدّات، پلیس و غیره اضافه شده است و به دلایلی بسیار بدیهی دیگر رقم بسیار کمی باقی می‌ماند تا به بازنشستگان پرداخت شود.

برحسب اتفاق توی اتوبوس با فردوس تازه پروفسور رشته ریاضی برخورد می‌کنیم و او حالا دارد یک برنامه کوهنوردی را سازمان‌دهی می‌کند که برای پروفسوری هم‌چون او با حقوق ماهی ۲۰ دلار بسیار سودمند خواهد بود. او به اسپرانتو، آلمانی و انگلیسی می‌تواند صحبت کند و به شهر دوشنبه آمده تا همکاران آلمانی‌اش را ببیند. او می‌آید که شب را با ما بگذراند، از مصاحبت با او مستفیض می‌شویم و راجع به برنامه سفرمان به چین با او مشورت می‌کنیم.

مسیر سفرمان به‌خاطر نبودن قطار مستقیم از تاشکند به چین، از تاشکند به ارومچی (در شمال چین) تغییر می‌کند. فردوس آشپز خوبی است و سریع یک سوپ مرغ درست می‌کند. اوگنی می‌رود و با چند صفحه‌ی گرد و خاک گرفته و رنگ و رو رفته برمی‌گردد. این صفحه‌ها مال زمان بچگی ماست. شب را با گوش دادن به آن آوازها به پایان می‌بریم.

چای در ازبکستان

چای نوشیدنی متداولی در شرق است، چه در کشورهای اسلامی و چه در غیراسلامی، از ترکیه گرفته تا ژاپن. آن را خیلی گرم یا به عبارتی داغ می‌نوشند. عادات متنوع است ولی روش درست‌کردن آن تقریبا یکسان است.

در طول سفر، فقط در "دون هوآنو"، یکی از نوشابه‌فروشی‌های با استیل غربی در شانگهای و در ژاپن پذیرایی با قهوه را داشتیم. اغالب اوقات، این قهوه نسکافه نامیده می‌شود که برگرفته از مارک معروف سوئیسی است که بر تجارت قهوه در همه این کشورها که مصرف‌کننده چای هستند استیلا دارد.

در آلماتو با چینی نسبتا متمولی روبرو شدیم که به فروش چای کشورش در قزاقستان و ازبکستان اشتغال داشت. بازار این‌گونه علف این‌جا اهمیت زیادی دارد: در تمام روز از آن استفاده می‌کنند، قبل از نهار، بعد از نهار، صبح، عصر و شب. می‌توان گفت که خیلی‌ها در طول روز تقریبا یک لیتر چای می‌نوشند.

ازبکستان چای مخصوصی دارد، که نه به چای شباهت دارد و نه طعم خاص چای را دارد. این چای را توی آب جوش می‌ریزند و آن را می‌پزند؛ بعد سه بار توی فنجان می‌ریزند و دوباره برمی‌گردانند تا تمام چای به هم زده شود. پرزیدنت وقت شوروی سابق، لئونید برژنف در طی دیداری از کشور، از عشق وافر رئیس‌جمهور این‌جا به نوشیدن این چای می‌گوید: او سه فنجان چای را پیش از آن‌که تعارف کند تا ته نوشیده بود، نوشیدن که خیر، فنجان را تمیز کرده بود.

سرزمین غیرقابل توصیه

روز هفدهم

امروز این‌جا را دیروقت ترک می‌کنیم چون باید منتظر اوگنی پرکار باشیم. او بازنشسته‌ای است با حقوق ناچیز ماهیانه که کفاف زندگی را نمی‌دهد در نتیجه برای معیشت به نگهداری و مراقبت از دو باغ کوچک سبزیجات مشغول است. پیش از ترک آن‌جا باید مرغ و خروس‌ها و بوقلمون‌ها و سگ‌ها را غذا دهد.

در تاشکند همه‌ی نژادها با هم ادغام شده‌اند ولی چیزی که بیش‌تر از همه ما را شگفت‌زده می‌کند تعداد زیاد کره‌ای‌هایی است که در این شهر ساکن هستند. این جریان از زمانی سرچشمه می‌گیرد که در جنگ جهانی دوم روس‌ها با ژاپنی‌ها می‌جنگیدند. کره‌ای‌های بسیاری در شرقی‌ترین بخش روسیه اقامت داشتند و شهروندان روسی محسوب می‌شدند. استالین از ترس وجود جاسوسان ژاپنی در سرزمین‌اش و به‌خاطر تشخیص و اشتباه آن‌ها با کره‌ای‌ها تصمیم خاصی اتخاذ کرد و همه‌ی چشم بادامی‌های گندم‌گون اعم از کره‌ای‌ها، چینی‌ها و ژاپنی‌ها و تمام گروه‌های مشابه را به بخش دیگری از کشور انتقال داد. به مسکو که نمی‌شد ولی ازبکستان بسیار مناسب بود، چون ازبک‌ها نیز کمابیش چنین شباهتی داشتند و یه‌جور چشم‌بادامی محسوب می‌شدند. نزدیک به سیصدهزار کره‌ای

را نقل و انتقال داد، گروهی که بعدها استالین به وجود آن‌ها سخت عادت کرده بود. او می‌گفت: آن‌ها خیلی پرکارند. و اوگنی حالا اضافه می‌کند که: آن‌ها شب و روز کار می‌کنند. اکثریت مسیحی شدند و نام فامیلی‌شان کره‌ای و اسم کوچک روسی است.

طبق قانون تبدیل ارز در این کشور آن‌قدر مشکل است که این امر خارجیان را به آغوش دلالان ارز هل می‌دهد. بازار سیاه طالب دلار است و بعد از آن‌هم یورو. ما کارت اعتباری و چک مسافرتی به همراه داریم و قطعا باید تمام صبح را صرف بوروکراسی قانونی و بانکی کنیم. پس از این‌که از این بانک به آن بانک دربدر می‌شویم آخرسر ما را به بانک ملی ازبکستان حواله می‌کنند. ساختمان بزرگ و مرکزی شهر سوپرلوکس و در هر گوشه همه‌چیز اتوماتیک. اوگنی دائم لعن و نفرین می‌کند، حالا هم همین‌طور:

ــ ما نان شب نداریم بخوریم، آن‌وقت این‌ها همه‌چیز را خرج این لوکس‌بازی‌ها می‌کنند.

زندگی با اسب و سوارکاری

سوارکاری سوار بر اسب با سرعت تمام چهارنعل از مقابل ما در وسط جاده شوسه می‌تازد. راننده تاکسی ما می‌خندد و سانگ در حالی‌که دستش را بر سر می‌گذارد معتقد است که آن سوارکار مست کرده است. صدای نعل‌ها در برخورد با آسفالت از توی تاکسی شنیده می‌شود. به گمان خطر لغزیدن هست و یارو دارد ریسک بزرگی می‌کند. راننده ما می‌خواهد که از او سبقت بگیرد، ولی نمی‌تواند و ناگهان بعد از پیچ جاده کامیونی ظاهر می‌شود که واضح است خود را به سمت راست خواهد کشید چون ما داریم از روبرو می‌آییم. آن سوارکار باید تصمیم بگیرد به سمت راست برود یا به سمت چپ، بعد از گذر از سراشیبی بالاخره مصمم می‌شود بدون آن که از سرعتش کم کند باز در سراشیبی و جاده باریک همان‌طور بتازد. آخر سر باد کلاه او را به گوشه‌ای پرت می‌کند و او برای جستجوی کلاه مجبور به توقف می‌شود.

چوپان‌های قزاقی سنت‌ها را بیش‌تر حفظ می‌کنند و به‌شکل برجسته‌ای با سوارکاری از هر موقعیتی استفاده کرده و آن را نشان می‌دهند. این‌جا در کوه‌های تیان شان، چهارپایان‌شان را سوار بر اسب همراهی و هدایت می‌کنند. یا وسط جاده به تاخت می‌تازند، یا در جشن‌ها و در مسابقات سوارکاری با اسب بدون توقف از روی زمین گل جمع می‌کنند یا گوسفند مرده‌ای را در میان گرد و غبار برخاسته از تاخت و تاز سایر سوارکارها می‌قاپند.

آن اسب‌های کوچک و نحیف از سال ۲۰۰۰ معروف شدند. چینی‌ها زمان جنگ با تبت برای داشتن چنین اسب‌هایی حرص می‌زدند و قیمت چند توپ پارچه ابریشم را برایشان داشت؛ آن‌قدر که خرید آن اسب‌ها اقتصاد کل کشور را به خطر انداخته بود. توی چین زمین‌ها فاقد کلسیم کافی برای پرورش و تغذیه خوب بود، و به دنبال این مساله آن‌ها باید اسب را می‌خریدند.

سوارکارهای ترک خیلی معروف بودند. آن‌ها می‌دانستند برای هر فصل چه نوع اسبی مناسب است یا کدام اسب به‌درد دویدن می‌خورد یا در سرما از کدامیک باید استفاده کرد. بچه‌های ترکستان (قزاق‌ها، قرقیزها، اویغورها، ازبک‌ها، یا مغول‌ها) پیش از به‌راه افتادن اسب‌سواری را یاد می‌گیرند و عملا زندگی خود را با اسب می‌گذرانند، چه در چراندن گاوهایشان، ییلاق و قشلاق‌کردن‌ها، و چه در جنگ یا حتی ساده‌تر یورش و تاخت و تاز به دهکده‌های چین.

دختری به‌کندی حرکت یک لاک‌پشت از میان جمع دختران شیک و پیک‌کرده‌ای که دور یک میز نشسته‌اند بیرون می‌آید. این‌ها تنها وظیفه‌شان این است که چیزی از سر جایش جُنب نخورد، اگر دوباره زلزله‌ای اتفاق بیفتد در خلال آن فرصت دارند راجع به فلان پسر یا فلان همسایه برای هم تعریف کنند. دختر لاک‌پشتی امروز به این جمع اضافه شده، و آماده کارکردن است و به توریست‌های بی‌نوایی که جلوی گیشه پذیرش صف کشیده‌اند و پاها را از شر کفش خلاص کرده و آن‌ها را روی پلکان چیده‌اند کمک می‌کند. برگه‌ای را برمی‌دارد، آن را پر می‌کند، بعد دوباره به برگه و به ما نگاه می‌کند و از ما امضا می‌گیرد، ژاکتی را به خاطر سرمای توی کریدور روی شانه‌اش می‌اندازد و به طبقه پایین می‌رود، دوباره با یک امضای جدید روی کاغذ برمی‌گردد و آن را به ما می‌دهد تا به صندوق برویم.

امروز صبح اوگنی ترتیب یک ارتباط اینترنتی را برای ما

می‌دهد و ما می‌توانیم شرح وقایع را از طریق شبکه ارسال کرده و برای رفتن به قزاقستان عجله کنیم. بازتاب انبوهی از پیام‌ها را به "ویلا وب" ارسال می‌کنیم. لیبرت و لوئیس مسئول اینترنتی جریان سفر ما در شبکه هستند چون عده‌ای علاقه دارند تا روزانه در جریان برنامه سفر ما باشند و مرتب نیز با پست الکترونیک تماس برقرار می‌کنند و ما حالا چند روز است که تأخیر داریم. با تمام شدن کار ارسال خبرها، از اوگنی خداحافظی می‌کنیم. قزاقستان تنها کشوری در مسیر سفرمان است که سفارت اسپانیا به خاطر یک‌سری موضوعات برون مرزی و خارجی بازدید از آن را توصیه نمی‌کند. این سرزمین کار قاچاق، جنایت و سایر مسائل از جمله میزان بالای تشعشع امواج رادیو اکتیو حاصل از آزمایش‌های بمب اتمی شوروی در بیابان‌های این‌جا را همه با هم یکی می‌کند و در معرض حضور افراد قرار می‌دهد.

سوار تاکسی می‌شویم و به مرز می‌آییم. در مرز سیستم کنترل در سطح بالایی از کیفیت قرار دارد. افراد کاری، دقیق و مرتب، ماشین‌های کنترل چمدان و اجناس و احساس رسیدن به یک نتیجه‌ی خوب. تصویر بزرگ پرزیدنت نظربایف لبخندزنان با پیراهنی بر تن و گل به دست ما را بدرقه می‌کند و تکمیل‌کننده مجموعه‌ای از اشیا و همه چیزهایی است که به در و دیوار نصب شده است.

بلافاصله یک راهنمای نمونه خودش را به ما می چسباند و به ازای نفری ۱۵ دلار حاضر است مرسدس خود را که مجهز به تهویه مطبوع است تا آلماتا در اختیار ما بگذرد. برای عبور از مرز وسیله انفرادی به ما توصیه شده بود، آن‌ها مراقب همه‌چیز هستند و به‌گونه‌ای باور نکردنی به سیاست‌های لازمه سرعت می‌بخشند. نزدیک ماشین که می‌رسیم، پس از جمع و تفریق کردن‌های پشت سرهم ۳۰ دلار تبدیل به ۸۰ دلار می‌شود. ما شروع به چک و چانه‌زدن می‌کنیم، یاد درسی افتادیم که از حمزه شفیعی در ایران گرفتیم. پس لبخندی هم‌چون شریک جرم می‌زنیم و بلاخره سر ۴۵ دلار به توافق می رسیم. او راضی است چون ما را فریب داده، و ما می‌پذیریم تا بتوانیم راهنمایی در اختیار داشته باشیم.

چنان‌چه که همیشه اتفاق می‌افتد، ماشین اتوبوس مرسدس بنز است آن‌هم فقط به خاطر ستاره‌اش که در مورد این اتوبوس معلوم است از جایش کنده شده و با یک چسب فوری آن را سر جایش گذاشته‌اند و تهویه مطبوع که کارکردنش بستگی به وضعیت هوای بیرون و سرعت اتوبوس دارد. اگر توقف کند تهویه دیگر کار نمی‌کند و هوای گرم. و اگر سرعت داشته باشد خورشیدی دیگر وجود ندارد و هوا یخ می‌زند. خب این‌هم یک جورش است دستگاه تهویه نامطبوع که در اصل خودش را تهویه می‌کند نه هوا را.

اتوبوس اسقاطی که سوار بر آن هستیم از میان منظره شنی یکنواخت، و کامیون‌های خربوزه به پیش می‌رود، شب نیز چادر خود را بر سر خانه‌ها و درختان پراکنده می‌کشد. دختر نوجوانی سعی می‌کند با ما صحبت کند، اما وقتی می‌بیند ما زیاد به او محل نمی‌گذاریم، شماره تلفن خود را روی جلد دفتری که در دست دارد می‌نویسد ظاهرا برای این‌که با او تماس بگیریم. از مرز گذشتیم و موقتا همه‌چیز برای ما روبراه است. مانل کمی مشکل شکم روش پیدا کرده است، این از ترس عبور از قزاقستان نیست بلکه احتمالا به خاطر آب مشکوکی است که در تاشکند نوشیده است و امکان دارد که آلوده بوده است. توالت‌ها سوراخ‌هایی هستند که هیچ دیواری بین آن‌ها نیست، از آب و کاغذ هم خبری نیست، شب خوبی پیش‌بینی نمی‌شود. مسافری که نزدیک ماست وجدان‌درد گرفته و دلش می‌خواهد برای ما و مسافرها با صداهای متضادی که از خِرخره‌اش بیرون می آید و در سرتاسر اتوبوس منعکس می‌شود، طول شب را مطبوع و دلپذیر سازد. راستی چرا این‌هایی که خروپف می‌کنند و خرناس می‌کشند زودتر و اول از همه خوابشان می‌برد؟





اهدای مدال "بردباری" به زوج برزیلی بنیانگذار "امید خوب"

Ursula و Giuseppe زوج لهستانی به دلیل چهل سال پرورش و حمایت از کودکان در مزرعه ـ پرورشگاه "امید خوب"
از سوی بنیاد زامنهوف در این کشور، نشان بردباری را دریافت کردند. این نشان طی مراسمی در سفارت لهستان در برزیل اعطا گردید. جزییات بیش‌تر در:

http://sezonoj.ru/2013/12/232medalo/



گردآوری و ترجمه: فاطمه حاجی صولت

مزرعه ـ آموزشگاه "امید خوب" چیست؟

Stanislaw Mandrak رئیس فعلی انجمن اسپرانتو لهستان (PEA) Pola Esperanta Asocio و یک



جوان اسپرانتودان برزیلی به نام Marlon از این مزرعه ـ آموزشگاه بازدید کردند که در پی آن گزارش تصویری مفصلی به وسیله Stanislaw Mandrak تهیه شد.
این گزارش در گردهمایی ĈEP Ĉebalta Esperantista Printempo که خرداد امسال برای سی و پنجمین بار در دهکده ساحلی Mielno برگزارشد، به وسیله خود ایشان تهیه گردید.

در مطلبی که برای چاپ در ماهنامه اختصاص یافت از ویکیپدیا استفاده شده و عکس ها از گزارش ارائه شده در ĈEP و با اجازه تهیه‌کننده آن برداشته شده‌است. منبع جمله‌های داخل پرانتز، گزارشی است که به‌صورت شفاهی به‌وسیله آقای Mandrak ارائه شد.

اهداف و دستاوردها

امید خوب نام یک مزرعه–آموزشگاه است ولی در حقیقت پروژه‌ای است که به همت اسپرانتیست‌ها و دوستداران آن‌ها در برزیل تحقق یافته است.
در این پروژه اسپرانتودانان از تعلیم و تربیت کودکانی که خانواده ندارند یا "بدسرپرست" هستند، حمایت می‌کنند.
این کودکان به‌وسیله اسپرانتودانان و با استفاده از حمایت مالی آنان از کشورهای مختلف و نیز درآمد به دست آمده از کاشت درختان میوه و سبزیجات مختلف باسواد می‌شوند (در این مسیر از زبان اسپرانتو و همکاری

نیمه‌وقت داوطلبان، در کمک به این پروژه استفاده می‌گردد).

همکاری دولت برزیل تقریبا به تامین رایگان انرژی برق، محدود شده ولی دستمزد مربیان را نیز دولت پرداخت می‌کند. در طول چند سالی که از فعالیت‌های این نهاد می‌گذرد و در اثر ازخودگذشتگی‌های حامیان آن، ۸۰۰ کودک باسواد شده، که بسیاری از آنان دوره‌های تحصیلی بالاتر را هم گذرانده و به آموزش خود ادامه داده‌اند. حدود سی نفر از این کودکان در شهرهای کوچک همجوار در حال حاضر با عنوان مدرس دیپلمه به تدریس مشغول‌اند و چند تن نیز به عنوان مشاور شهر انتخاب شده‌اند.

زبان ارتباط بین المللی این نهاد زبان اسپرانتوست ولی از زبان پرتقالی/ برزیلی به عنوان زبان آموزشی استفاده می شود.

تاریخچه

این نهاد در سال ۱۹۵۷ به وسیله شش اسپرانتودان پایه گذاری شد و به‌عنوان جایگاه خود، بلندی‌های واقع در مرکز برزیل، ۲۵۰ کیلومتری شمال پایتخت، برزیلیا، را انتخاب کرد. این مکان نزدیک شهر کوچک آلتو پارائیسو در منطقه حفاظت شده‌ای که پارک ملی Chapada dos Veadeiros (به معنی بلندی‌های شکارچیان اسب) در آن استقرار یافته و در ارتفاع ۱۲۱۲ متری قرار دارد.

آن‌ها می‌خواستند مرکز بین‌المللی اسپرانتودانان را در این مکان پایه‌گذاری کنند تا در آن کار اجتماعی و کشاورزی برای خودکفایی مجموعه انجام شود و درعین حال زبان اسپرانتو به‌صورت محلی، ملی، و بین‌المللی مورد استفاده قرارگیرد. در سال ۱۹۷۴ پس از فراخوان بین‌المللی، دو نفر به نام‌های Giuseppe و Ursula Grattapaglia برای همکاری داوطلبانه اعلام آمادگی کردند که تاکنون در این مکان زندگی کرده و



عضو هیات مدیره پنج نفره "امید خوب" هستند. در سال ۱۹۸۱ و پس از بازدید آقا و خانم Grattapaglia سازمان حامی این نهاد با نام Bona Espero r.a. در مونیخ آلمان پایه‌گذاری شد. در طول سی و اندی سال پس از آن تا به‌حال این گروه از اسپرانتودانان از این اقدام اجتماعی حمایت کرده و اعضای آن در طول سال از مزرعه- آموزشگاه که در مکان مورد اشاره دایر شد، بازدید می‌کنند. در طی این مدت، به‌خاطر ازخودگذشتگی و همکاری‌های داوطلبانه افراد علاقه‌مند، ساختار خوبی برای تضمین راحتی و مناسب بودن محل اقامت کودکان و افراد داوطلب فراهم شده و بیش از دوهزار درخت میوه کاشته شده است.

روش زندگی

در این مکان، خورد و خوراک افراد به روش گیاهخواری است. عناصر اصلی تهیه غذای روزانه، شامل برنج یا اسپاگتی یا سوپ سبزیجات، لوبیا و سویا و سبزیجات دیگر است. هم‌چنین به‌منظور تامین پروتئین بیش‌تر برای کودکان، شیر و پنیر در فهرست غذای روزانه گنجانده شده است.

اعضای گروه "امید خوب" در طول روز چهار وعده غذا دریافت می‌کنند؛ صبح، ظهر، بعدازظهر در طول استراحت درسی و شب. در مزرعه، سبزیجات مورد نیاز برای کل مجموعه، در مقیاس کوچک کشت می‌شود؛ زیرا زمین برای کشت و زرع تجاری، مناسب نیست. در این فعالیت کشاورزی که خودکفایی ۳۶ نفر ساکن مجموعه را تقریبا تضمین کرده است، از روش‌های حافظ محیط زیست استفاده شده و رشد و کشت سبزیجات و درختان به‌روش ارگانیک



انجام می‌شود؛ به این معنا که برای حفاظت در برابر انگل، از مواد شیمیایی استفاده نمی‌شود، بلکه پرندگان و حیوانات مختلفی که در مزرعه زندگی می‌کنند، مشکل را حل کرده و در قبال آن از میوه‌ها و سبزیجاتی که رشد می‌کنند، بهره‌مند



می‌شوند. با این وجود، برای برخی کشت‌ها مانند لوبیا، کود شیمیایی (غنی از فسفات و قلیا) پاشیده می‌شود. هم‌چنین برای کشت ۵۰۰ درختچه، از کمی فسفات همراه کود حیوانی استفاده می‌کنند.

ساختمان

هنگامی‌که بنیان‌گذاران پا به این مکان گذاشتند، ویرانه‌هایی را یافتند که بعدا به‌وسیله Giuseppe و Ursula Grattapaglia بازسازی شد. آن‌ها "خانه پیشگامان" را در نزدیکی رودخانه Mulungu ساختند. در آن ویرانه‌ها یک جغرافی‌دان آلمانی که منطقه را مورد ارزیابی قرار داد، زندگی می‌کرد که پس از اتمام کارش



آن‌را ترک کرد. این خانه در طول تقریبا سی سال به‌عنوان کلاس درس، غذاخوری و آشپزخانه استفاده می‌شد.

در سال ۱۹۸۹ مدیریت مجموعه تصمیم گرفت تا کلاس درسی بسازد تا به کودکان اندکی کار بدنی و تعمیر



یا نگه‌داری خودرو یا وسایل کار را آموزش دهد.

(تمامی بخش‌های ساختمانی مجموعه برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها به‌وسیله آقای Giuseppe و با کیفیت بسیار خوب ساخته شده تا در هزینه‌ها صرفه‌جویی شود. حتی عملیات کاشت و برداشت میوه‌ها نیز به وسیله خود ایشان صورت می‌گیرد. در ۱۹۹۳ گروهی از اسپرانتودانان ژاپنی از این دهکده بازدید کرده و ستاره صلح را



اهدا کردند. در سال ۲۰۰۵ گروه بین‌المللی Oomoto (شامل رئیس فعلی مجموعه) برای بازدید آمدند و هزینه ساخت یک کلاس درس و غذاخوری را پرداختند. پس از آن آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، برزیلی‌ها و چینی‌ها هم هزینه ساخت دیگر قسمت‌های مزرعه را پرداخت کردند.

دریاچه

دریاچه به‌صورت مصنوعی و پس از حفاری در زمین تهیه شده است. این دریاچه به "امید خوب" اجازه و امکان می‌دهد که همواره آب برای نوشیدن داشته باشد، ساکنان مجموعه بتوانند حمام کنند و منطقه کشت شده را آبیاری کنند. انتقال آب به‌وسیله پمپ انجام می‌شود که نقش قلب این دهکده را ایفا می‌کند.

کمک‌های بین‌المللی

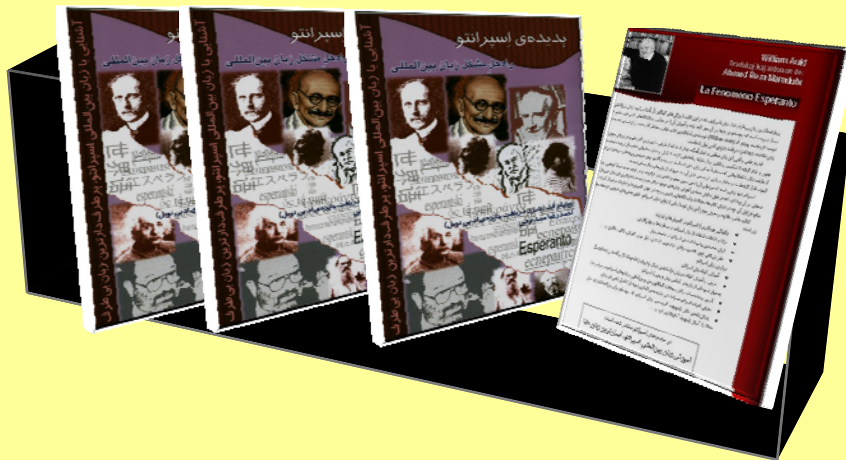
از زمان آمدن Giuseppe و Ursula "امید خوب" با نام افرادی که در این مکان زندگی می‌کنند، شناخته می‌شود. ولی کم‌کم کمک‌ها و پول بین‌المللی از نقاط مختلف نیز به این دهکده آمدند؛ از فرانسه، آلمان. مثلا آخرین ساختمان دهکده با استفاده از کمک‌های مالی بنیاد بین‌المللی "Oomoto" ساخته شد. فهرست تقریبا بی‌انتهای داوطلبان کمک در دو دهه اخیر شامل افرادی از آلمان، فرانسه، آرژانتین، اسلواکی، اوروگوئه، ایتالیا، ... است.

از ابتدای تاسیس این بنیاد، بسیاری از داوطلبان از نقاط مختلف دنیا به آن کمک کردند. این یکی از روش‌های غیرمعمول است که طی آن کودکان اسپرانتو می‌آموزند یا با افرادی از نقاط مختلف دنیا آشنا می‌شوند.

در حال حاضر انجمنی آلمانی به‌صورت ماهانه به این بنیاد کمک مالی می‌کند تا آموزشگاه بتواند آسان‌تر و راحت‌تر به زندگی خود ادامه دهد. (کسانی‌که مایل هستند بدون دریافت دستمزد به این مجموعه از نظر آموزشی کمک کنند، به این محل مراجعه کرده و به‌صورت رایگان اقامت می‌کنند.)

آن‌چه در مورد "امید خوب" نگاشته شده

پس از بازدید "امید خوب" به‌وسیله Roman Dobrzyński که پس از ۲۵ سال صورت گرفت، وی دو فیلم در مورد این مکان ساخت که تغییرات صورت گرفته در آن را نشان می‌دهد. کتابی هم با نام "امید خوب ـ واقعیت یا ایده‌آل" نوشت که در کنگره جهانی اسپرانتو در سال ۲۰۰۸ معرفی شد. از آن پس این کتاب به وسیله زوج Grattapaglia به زبان پرتقالی (در سال ۲۰۰۹) در برزیل، و به زبان چک در سال ۲۰۱۱ ترجمه شد.



معرفی کتاب

کتاب حاضر که کوششی‌است در جهت معرفیِ زبان بین‌المللیِ اسپرانتو، از دو بخش اصلی زیر تشکیل شده‌است:

(۱) ترجمه‌ی متن کامل کتاب *پدیده‌ی اسپرانتو*، که به ارائه‌ی مشکل زبان در روابط بین‌المللی در سطح جهان می‌پردازد و توانایی‌ها و شایستگی‌های زبان اسپرانتو را در حل آن معرفی می‌کند. این کتاب به‌زبان اسپرانتو توسط ویلیام اُلد نگاشته شده‌است و فصول هشت‌گانه‌ی کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. در انتهای این بخش مراجع مورد استفاده‌ی ویلیام اُلد آورده شده است. عناوین فرعی و پانوشت‌های این بخش همراه با ارجاعاتی به پیوست‌های گوناگونِ این کتاب، عموماً توسط مترجم اضافه‌گردیده است.

(۲) پیوست‌های چهارده‌گانه توسط مترجم، اقتباس، ترجمه و یا تألیف شده‌است و در هر مورد منابع مورد استفاده ذکر گردیده است. هدف اصلی از ارائه‌ی این بخش، دادن اطلاعات بیشتر و به‌هنگام‌شده در موردِ موضوعات مطرح شده در بخش نخست کتاب است. پیوست شماره‌ی ۱۲ لیست مطالعاتی اسپرانتو است که برای آشناشدن با ادبیاتِ اصیلِ اسپرانتو توسط ویلیام اُلد برای کتاب "*پدیده‌ی اسپرانتو*" تهیه گشته‌است.

احمدرضا ممدوحی

William Auld
Tradukoj kaj aldonon de:
Ahmad Reza Mamduhi
La Fenomeno Esperanto

پدیده‌ی اِسپرانتو
راه‌حلِ مشکل زبان بین‌المللی
آشنایی با زبان بین‌المللی اسپرانتو، پرطرفدارترین زبان بی‌طرف
ویلیام اُلد (نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل)
احمدرضا ممدوحی

در مجموعه‌ی اسپرانتو منتشر شده است:
آموزش زبان بین‌المللی اسپرانتو، آسان‌ترین زبان دنیا

سفارش: www.espero.ir   info@espero.ir

اسپرانتو در یادنما و پیکره‌های یادبود

مجموعه‌ای مصور از ۱۰۴۴ یادنمای مربوط به دکتر زامنهوف و اسپرانتو در ۵۴ کشور دنیا در طول صد سال ۱۹۹۶ـ۱۸۹۶

هوگو رولینگر برگردان: رازمهر پرتو

(قسمت: ۸)

هوگو رولینگر

برگردان: رازمهر پرتو

تولد دوباره‌ی یک یادواره در برزیل

گزارشی از باشگاه اسپرانتو در Santos-Dumont

در سال ۱۹۶۷ باشگاه اسپرانتو و باشگاه لیونز Santos-Dumont تندیس یادواره‌ی زامنهوف را در حاشیه خیابان ۱۳۵ پشت سربازخانه ارتش افتتاح کردند. ریاست این مراسم باشکوه برعهده Shamuel Divon سفیرکبیر اسرائیل بود.

پس از مدتی پیکره مذکور در کنار شوسه بی‌حفاظت ماند، بچه‌ها با آن بازی می‌کردند و حتی از آن بالا می‌رفتند.

یک روز آقای هرمینیو روتاتوری مربی آموزشگاه علمی راه‌آهن برزیل این جریان را مشاهده نمود. هرچند مجسمه از ناحیه کراوات، گوش‌ها، بینی، شانه چپ دیگر شکسته شده بود اما وی آن را شناخت. بسیار ناراحت شد و پیکره را نجات داده، به خانه برد تا از خراب شدن بیش‌تر حفاظت کند.

سال‌ها بعد آقای آلفونسو میراندا رئیس انجمن اسپرانتو، آقای روتاتوری را ملاقات نموده و در خانه او تندیس شکسته را رویت کرد. بلافاصله وی اقدام به ترمیم آن نمود لیکن نه اساتید هنرهای زیبا در دانشگاه، نه متخصصان محلی حتی مرمت‌کاران پیکره‌های مقدسین نخواستند کمکی کنند.

ده‌سال دیگر هم گذشت، یک روز آقای میراندا خبری درباره مجسمه‌ساز ماهری در شهر شنید. وی مجسمه را دید و فورا با مرمت آن موافقت نمود. مجسمه نیم‌تنه شنبه ساعت ۱۰ صبح به‌دست پیکرتراش رسید. دقیقا ۲۴ ساعت بعد، یکشنبه راس ساعت ۱۰ صبح آن هنرمند به آقای میراندا خبر داد که برای نظر و بازدید از مجسمه مرمت شده حاضر شود. همه با شادی شگفت‌زده شدند زیرا که زامنهوف بر روی پیکره علیرغم قیافه جدی خندان به‌نظر می‌رسید. مجسمه‌ساز تمام طول شب بر روی آن کار کرد و حالا کاملا تعمیر شده بود. آیا معجزه بود؟ نه، این فقط یک کار ایثارگرانه بود. سه روز بعد پیکرتراش زبردست به شهر دیگری نقل مکان کرد. هیچ‌کس ندانست



پیکره نیم‌تنه زامنهوف در Santos- Dumont برزیل زمان اولین افتتاحیه سال ۱۹۶۷

که او کجا رفت، حتی کسی نامش را نمی‌دانست، به همین دلیل امکان پرداخت حق‌الزحمه وجود نداشت.

آقای Guimares مشاور شهری پیشنهاد کرد که مجسمه را در خیابان اصلی شهر نصب کنند و سال ۱۹۸۷ درست در سده‌ی اسپرانتو این کار انجام شد. ده‌ها و ده‌ها اسپرانتودان در آن مراسم شرکت کردند و اذعان داشتند که آرمان زامنهوف حتی در شهر کوچکی که هزاران هزار کیلومتر از بیالیستوک دور است به واقعیت پیوسته است.

"اسپرانتو آری، زامنهوف نه!"
خیابان اسپرانتو در گیرونا

درباره به‌وجود آمدن خیابان اسپرانتو در گیرونا، اسپانیا جی. ماسیاس سالا اهل گیرونا گزارش می‌کند:

اواسط سال‌های ۶۰ نامه‌ای از اینس گاستون دریافت کردم. وی در آن از نامه به تاویل، تعریف و قصد و نیت انجمن اسپرانتو اسپانیا از داشتن خیابانی با نام "اسپرانتو" یا "زامنهوف" در گیرونا پرداخته بود.

من نامه‌ای به شهردار نوشتم و او را نیز ملاقات کردم. بالاخره در سال ۱۹۶۹ خیابان کوچکی را در محله‌ی مجاور



اکنون دیگر بدون ترس از پسوند "- هوف" : خیابان زامنهوف در مادرید، اسپانیا

انتخاب کردند و نام "اسپرانتو" را برای آن برگزیدند.

در سال ۱۹۷۵، مصادف با برگزاری همایش اسپرانتو، شرکت‌کنندگان آن خیابان کوچک را دیدند. اسپرانتودانان گیرونی آن‌جا از میهمانان با کیک و نوشیدنی پذیرایی کردند. شاید بتوان گفت، که یک افتتاحیه رسمی بود.

من نام "زامنهوف" را ترجیح می‌دادم، ولی در آن دوره چون پایانه‌ی "- هوف" در واژه مربوطه، با لحن و اثر کمونیستی به گوش می‌رسید، منشی شهردار در همان‌وقت به من گفت: "اسپرانتو، خوبه، اما زامنهوف نه!". احتمالا نام "زامنهوف" شدیدا تداعی‌کننده نام‌هایی شبیه "خروشچف" کشور روسیه بوده به همین دلیل نام خالق اسپرانتو مجاز نبود زینت‌بخش تابلو خیابان باشد.

جنگ اسپانیا و "خیابان Esperanto Hernandez Lahuerta"

در طول سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ جنگی مردمی، بی‌رحم و طغیان‌گر در اسپانیا درگرفت. که با سوء قصد حزب فاشیسم اسپانیا نسبت به دمکراسی پارلمانی حاکم بر این کشور آغاز شد. این تراژدی پیامدهای نه‌چندان کمی برای نهضت ملی اسپرانتو اسپانیا دربر داشت. بازتاب آن برروی‌دادهای مختلف از این حقایق برمی‌آید، که میان ۷۲ بنا و یادبودهای موجود در زمان حاضر فقط ۸ مورد در اسپانیا مربوط به قبل از ۱۹۳۸ است و ۳ نمونه از آن ۸ مورد در سال ۱۹۵۹ به ثبت رسیده‌اند. و در سال ۱۹۷۹ دو اثر معروف فعلی یعنی در Terrassa و Sabadell که به عنوان اولین‌ها مطرح شده‌اند. چه جریانات نافذ و مسلطی وجود داشته و چه یا چگونه موقعیت‌هایی جزو عوامل تعیین‌کننده در آن زمان بودند؟

عرف نهضت اسپرانتو اسپانیا غروربرانگیز است. در سال ۱۹۰۹ پادشاه آلفونسوی سیزدهم به گونه ای متمایز دکتر زامنهوف را "ارشد نجبای سلطنتی ایزابل کاتولیک" ملقب نمود. اولین رئیس‌جمهور در اسپانیا Francisco Pi y Margall، از اسپرانتو به شکل جدی حمایت کرد. رئیس جمهور بعدی Niceto alcala Zamora در سال ۱۹۳۳ ریاست افتخاری دهمین کنگره اسپرانتو در سانتاندر را پذیرفت. و آخری، قبل از آن جنگ سهمناک، در سال ۱۹۳۶ کنگره اسپرانتو در بارسلون تحت حمایت افتخاری ریاست جمهوری Manuel Azaña برگزار شد.



در میان اسپرانتودانانی که در جنگ شرکت کردند، ریاست آن زمان انجمن اسپرانتوی اسپانیا Julio Mangada یکی از آنان بود. پس از جنگ در تبعید به مکزیک مهاجرت کرد. اسپرانتودان گرانقدر دیگری نماینده مجلس جمهوری مهندس Francisco Azorin Izquierdo، که به‌خاطر انگیزه و فعالیت هایش توانست به‌نفع اسپرانتو از حزب سوسیالیست رای مثبت بگیرد. من از این‌که با او شخصا در کنگره SAT (انجمن فراملیتی جهانی) در اشتوتگارت آلمان سال ۱۹۲۹ آشنا شدم

حس خوشی داشتم. از آن پس او به‌عنوان یکی از دوستان مکاتبه‌ای سیاسی من حتی بعد از اتمام دوران تبعیدش در مکزیک باقی ماند.

در طول جنگ اسپانیا شماری از اسپرانتیست ها در کوردوبا و والنسیا اعدام شدند. آن‌هایی که در داخل کشور باقی ماندند با زندگی و جان خود در اردوگاه‌ها و زندان ریسک کردند، زیرا آن زمان اطلاعات ضد فاشیستی مهمی در عرصه بین‌المللی درست به‌وسیله اسپرانتو سازمان یافته بود. در میان نشریات گوناگونی از این دست مسلما مهمترین‌شان نشریه "جبهه مردم" بود؛ که توسط "گروه کارگران اسپرانتیست" در والنسیا از نوامبر ۱۹۳۶ تا ژانویه ۱۹۳۹ انتشار یافت که لوئیس هرناندز تا زمانی که به زندان افتاد سردبیری آن را برعهده داشت. او در هر ماه از سنگر اسپرانتودانان جمهوری‌خواه بازدید می‌کرد.

لوئیس در سال ۱۹۰۶ در والنسیا به‌دنیا آمد و تا زمان مرگش به سال ۱۹۶۱ در همان‌جا اقامت داشت. او سخنران و نویسنده بود که به زبان‌های کاستیلی، کاتالونیایی و اسپرانتو سخنرانی می‌کرد و مطلب می‌نوشت. وی در سال ۱۹۴۷ فدراسیون اسپرانتو اسپانیا را تاسیس نمود. هیات رئیسه شهرداری والنسیا به‌افتخار او در ششم فوریه ۱۹۸۴ تصمیم گرفتند رسما خیابانی را به اسم او با عنوان Calle Esperantista Hernandez Lahuerta (خیابان اسپرانتیست Hernandez Lahuerta) نام‌گذاری و افتتاح کنند.

روشی بی‌نظیر "تسخیر" خیابان اسپرانتو

در طول اقامتم در جزیره تنریف از مجموعه جزایر قناری در سال ۱۹۹۳ برحسب اتفاق به نسخه‌ای از مجله محلی مخصوص جهانگردان و آلمانی زبان Inselzeitung Wochenspiegel برخوردم که تاریخ انتشار آن تقریبا مربوط به سال قبل یعنی مارس ۱۹۹۲ بود. در آن عکس تابلو[ی خیابانی] را دیدم که روی دیوار یکی از خانه‌های شهر Tegueste در جزیره تنریف نصب شده بود.

مجله تاکید کرده بود که ماجرا نه راجع به ارواح است و نه یک شوخی، بلکه در واقع ما به‌دنبال یک نبوغ برای نامیدن این خیابان هستیم، زیرا کاملا بدیهی است که در تاریخچه شهر Tegueste شخصیت‌های برجسته‌ای وجود نداشته‌اند که بتوان از نام آن‌ها برای این خیابان استفاده نمود.

از چنین فراخوانی هیچ اسپرانتودانی نمی‌تواند صرف‌نظر کند! و ابتکار را صدا می‌زند! با مطرح شدن این موضوع،



"خیابان...؟ در جستجوی بداهه و نبوغ"

برای شرکت در جلسه انجمن اسپرانتو جزیره در Laguna سوم مارس ۱۹۹۳ به Tegueste سفر کردم و دیدم که واقعا خیابان هنوز بدون نام باقی مانده است. کاملا خودبخود و بدون هیچ اطلاع و قرار قبلی به شهرداری رفتم و خانم مسئول امور فرهنگی و دو نفر از مشاوران امور شهر بسیار محترمانه مرا پذیرفتند. پس از سلام و احترام فی‌مابین من گردشگر آلمانی، بدون هیچ مقدمه‌ای به آن ها گفتم: "خانم‌ها و آقایان! من به شما یک نبوغ معرفی می‌کنم!"

آن "چهره‌های اداری رسمی" با مهربانی و شگفت‌زده به این ایثار و فداکاری غیرمعمول یک مراجعه کننده خارجی لبخند زدند. بر روی تخته ای که آن جا بود انبوهی از اطلاعات شایان ارزش درباره زبان بین المللی را نوشته و توضیح دادم. و آن چیزی نبود جز "سالنامه سازمان جهانی اسپرانتو ـ UEA"، نسخه‌ای از روزنامه Heroldo (پیک، چاوش) و چند نشریه دیگر، فهرستی هم از خیابان‌ها، میادین، محله‌ها، پارک‌ها، پل‌ها و بناهای یادبودی که به نام زبان‌شناس نابغه دکتر زامنهوف نام‌گذاری شده بود ارائه کردم. در ضمن از روابطی که نهضت اسپرانتو با یونسکو دارد و درباره ارزش ابزاری این زبان با قابلیت کاربردی آسان و در عین حال بی‌طرف که به نفع اتحادیه اروپاست صحبت کردم.

پس از گفتگوی مورد نظر در شهرداری مسئولان مربوطه از تمام مدارک ارائه شده فتوکپی گرفتند. نتیجه‌ی آن مصاحبه که بیش از یک ساعت طول کشید غیره منتظره بود. فقط سه هفته بعد، درست زمانی که داشتم به خانه‌ام در آلمان برمی‌گشتم، نامه‌ای از خود شهردار Tegueste به همراه نامه‌ی رسمی اعلام نظر مسولان شهرداری در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۹۳دریافت کردم، که بر طبق آن همگی به

اتفاق رای، اجرایی شدن پیشنهاد ارائه شده را طی برگزاری تشریفات مخصوص نام‌گذاری آن خیابان بدون اسم، به نام "خیابان اسپرانتو " تایید کردند. تاریخ مراسم هنوز مشخص نشده بود. تمام متن نامه در ارتباط با تصمیم گرفته شده حاکی از آن بود که کل اطلاعاتی را که برای آنان توضیح داده بودم در نظرات خود لحاظ کرده بودند. در آن نامه تاکید شده بود که اسپرانتو نه تنها یک سمبل، بلکه ابزاری عملی در ممکن ساختن تفاهمات بشری است به آن اندازه، که شایسته است حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه در راستای پیشرفت و ممارست آن قرار گیرد.

من مکاتباتم را با شهرداری و با انجمن اسپرانتو تنریف ادامه دادم و متذکر شدم که این خیابان نهصدو پنجاهمین مورد در سطح دنیاست. وقتی در فوریه ۱۹۹۴ دوباره به تنریف رفتم ریاست سازمان جهانی اسپرانتو پروفسور جان سی ولز، تلگرافی به همراه یک شعر برای شهرداری و شهردار و با این عنوان ارسال کرد "تبریک پرشور و گرم بر جهانیان به مناسبت نهصد و پنجاهمین بزرگداشت اسپرانتو". همزمان وی از من تقاضا نمود تا در مراسم افتتاحیه اداری رسمی خیابان جدید سازمان جهانی اسپرانتو را نیز معرفی کنم.

به دنبال آن، شهردار Tegueste آقای ویدال سورز رودریگز، در ۲۳ام فوریه ۱۹۹۴ دیداری را برای ملاقات با ریاست انجمن اسپرانتو و دونفر از اعضایش به‌اضافه‌ی من پذیرفت. پس از آن جلسه که بازهم بیش از ۱ ساعت به‌طول کشید، آقای شهردار رسما به مردم اعلام کرد، که تا چند وقت دیگر در Tegueste ناحیه‌ای با فضای سبز بدون ترافیک با تقاطع‌های مختلف در خیابان عریض اصلی احداث خواهد شد که نام آن " Calle del Esperanto" است؛ در چهارراه اصلی برپایی بنای یادبودی به افتخار دکتر زامنهوف طراحی شده است، و آن تقاطع احتمالا "میدان زامنهوف" نام‌گذاری خواهد شد.

برای کمک و حمایت از این طرح‌ها، در آوریل ۱۹۹۴ اولین نسخه‌های طراحی ویرایش نشده رنگی مربوط به بنا، تابلوی نام میدان به‌همراه متن روی آن و تابلوی خیابان را در اختیار معاون شهردار قرار دادم. او سپس مرا به سمت محله جدید در آن شهرک دلفریف تنریفی راهنمایی نمود.

در این اثنا، در ۱۸ مارس ۱۹۹۴، مجله‌ی توریستی Insel– Zeitung مقاله‌ی چهار ستونی مرا که گزارش اقدام من از ابتدای امر با همان مقاله‌ی "در جستجوی نبوغ" مارس ۱۹۹۲ که در یکی از نشریات دیده بودم الی آخر، به چاپ رساند. عنوان این مقاله چنین است:

روزنامه جزیره همیاری کرد: نبوغی برای Tegueste پیدا شد! به‌زودی زود نام محله "اسپرانتو" خواهد بود. به این ترتیب آن روزنامه این خبر را برای چندهزار توریست آلمانی زبان در جزیره تنریف اطلاع‌رسانی کرده و به‌همراه "درسی" درباره زبان بین‌المللی معرفی نمود.

سوم مارس ۱۹۹۵ تابلو با طراحی گرافیکی زیبا و عبارت Calle del Esperanto با زمینه سبز و نشانه رنگی شهر Tegueste نصب شد.

باید به‌زودی به اجرایی شدن و افتتاح مشترک تمام برنامه‌های طراحی شده امیدوار باشیم.

با تشکر و قدردانی جداگانه از هم آرمان محترم Aŭrelio Solis-Maynar از تنریف و Francisko José Dávila Dorta از لاگونا به‌خاطر کمک‌های بی شائبه ایشان.

موقعیت خیابان: حدود ۲۵ متری حاشیه شهرداری، به سمت خیابان Calvo Sotelo، دست چپ.

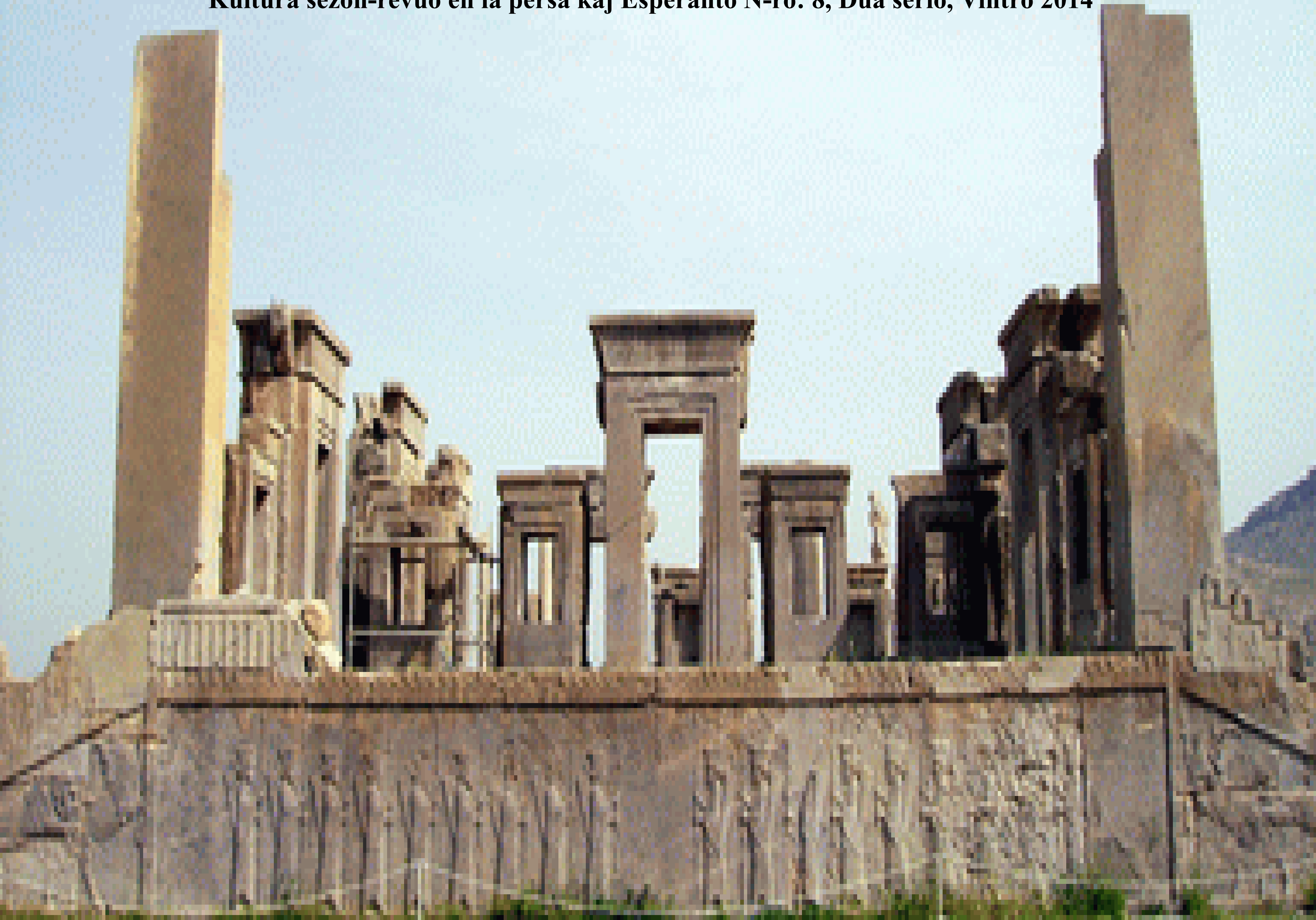


حالا این خیابان نام خود را یافته است: حاصل یک نبوغ: اسپرانتو

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 8, Dua serio, Vintro 2014



Vi trovas:

- Simin Daneŝvar, la unua fama irana aŭtorino
- La Mondo festis 2013 Zamenhof-tagon
- Natura demando: Kio estas meditado?
- Kaj ...

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

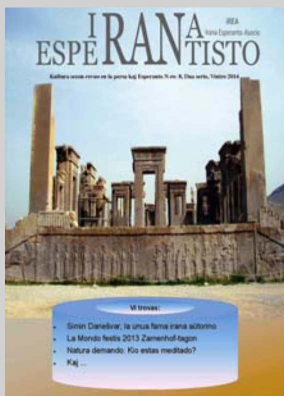
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.

***

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Kovrilo:



Persa kovrilo:



Grafikaĵo kaj enpaĝigo: Sabzandiŝan

***

TTT-ejo : www.espero.ir
Retpoŝto: info@espero.ir

E-a parto



Simin Daneŝvar, la unua fama irana aŭtorino



Far: Behĝat Mamduhi

Simin Daneŝvar, irana akademiulo, verkisto, tradukisto, kaj unuaranga multrilate, naskiĝis la 28an de Aprilo 1921 en Ŝirazo, famega urbo en la centra Irano kaj pro ĝiaj mondkonataj poetoj, i.a. Hafezo (1325–1389) kaj Sadio (1210–1292), kaj pro ĝiaj belaj pejzaĝoj kaj vetero.

Simin Daneŝvar estis unua-ranga en irana literaturo multterene. Ŝi, ekz-e, estis la unua irana virino, kiu publikigis sian historietaron. Ankaŭ unuan romanon far irana virino, ŝi verkis. Ŝi ankaŭ estis la unua irana aŭtorino, kies verkoj tradukiĝis alilingven; ŝia ĉefverko Suvaŝun jam aperis en 17 lingvoj.

Ŝi de infanaĝo konatiĝis kun arto kaj literaturo pere de siaj gepatroj: la patro estis kuracisto kaj la patrino pentristo. Simin studis en la angla lernejo "Mehr-Ain" (Am-Rita) por la elementa kaj la meza niveloj kaj en la finaj ekzamenoj gajnis la unuan rangon inter la gelernantoj en la tuta lando.

Poste ŝi venis al Tehrano kaj okupiĝis pri studado en la Literatura Fakultato de la Tehrana Universitato, kaj ekloĝis en usona lernejo en Tehrano.

Simin Daneŝvar povis publikigi sian unuan kolekton de historietoj "La Estinga Fajro" en la jaro 1948. Eroj de tiu ĉi 16-parta verko estis antaŭe publikitaj en *Kejhan* (Kosmo) ĵurnalo, kaj *Omid* (Espero) kaj *Banu* (Damo) magazinoj.

Ŝi estas konata kiel la unua fama irana aŭtorino. Kiam ŝi estis nur dudek du-jaraĝa, ŝi finskribis la unuan verkon, kiu estas "La Estinga Fajro" kaj en sia dudek sep-jaraĝo ŝi eldonis ĝin. Certe tiu rakonto estis ŝia unua ekzerco kaj iam ŝi montris tion al Sadeg Hedajat (1903-1951), la plej granda verkisto de nuntempa Irano (laŭ ies diro ekde Sadio ĝis nun), kaj petis lian opinion, li diris "Se mi diru al vi kiel vi skribu kaj kion vi faru, vi jam ne estos vi mem, do lasu vin ricevi vangfrapojn kaj insultjon ĝis vi ekvojos mem". Daneŝvar poste diris: "Ĝuste tion mi faris".

En la lastaj tagoj de la printempo de la sama jaro, t.e. 1948 kaj post pulikiĝo de "La Estinga Fajro", kiam ŝi survojis de Ŝirazo al Tehrano, ŝi konatiĝis kun Ĝalal Ale-Ahmad (1923-1969). Tiu dato tre gravas en ŝia vivo ĉar ankaŭ Ĝalal Ale-Ahmad estis unu el la plej famaj verkistoj de tiu periodo, kiu kaj interrilatis kun la aliaj gigantoj de la fako, kaj li mem esence estis verkist-eduka. Ili du poste kaj kunverkis kaj geedziĝis.

Daneŝvar en 1949 sukcesis ricevi doktoriĝan titolon pri la persa literaturo de Tehrana Universitato kaj en 1951 pere de Fulbright (elp. fulbrajt) stipendio ŝi iris al Usono kaj dum du jaroj studis en estetika fako en Stanford Universitato. Tiam ŝi lernis novelverkadon ĉe Wallace Stegner (1909–1993). Dum tiu periodo ŝiaj noveloj anglaj publikiĝis en Literatura Pacifika Gazeto kaj en la Libro de Stanfordaj Noveloj.

Kiam ŝi revenis el usuno, ŝi verkis "Urbo kiel Paradizo"n, kiu estis multoble pli bona ol ŝiaj antaŭaj verkoj.

La plej fama verko de Simin Daneŝvar estas Suvaŝun romano, kiu publikiĝis ĵus antaŭ ekmorto de ŝia edzo Ĝalal Ale-Ahmad.

Inter aliaj ŝiaj verkoj estas: 40-Papago (kun Ĝalal Ale-Ahmad) (1948), "Urbo kiel Paradizo" (1961), kaj "Al kiu mi salutu?" (1980).

Ŝi ankaŭ estas tradukinto de famaj fremdaj verkoj kiel: La Ĉokolada Soldato (George Bernard Shaw elp. ĝorĝ bernard ŝaŭ), Malamikoj (Anton Chekhof elp. ĉeĥof), "Skarleta Letero" (Nathaniel Hawthorne), kaj "Suna Mielmonato" (Ryunosuke Akutagawa).

La plej gravaj romanoj de ŝi post la Irana Revolucio (1979) jenas: La Vagada Insulo (1992), La Vaganta Karavanisto (2001) kaj La Vaganta Monto (ne publikita), kiuj estas romanoj pri okazaĵoj kaŭzantaj Iranan Revolucion kaj postaj eventoj. La plej lasta ero de ŝia trilogio, t.e. La Vaganta Monto, perdiĝis en ŝia domo kaj ankoraŭ ne publikiĝis.

Simin Daneŝvar forpasis en sia domo en Tehrano post influenza malsano vespere de la 8a de marto 2011 kiam aĝis 90 kaj entomboĝis en la Sekcio de Artistaj en Beheŝte Zahra (Paradizo de Zahra) Tombejo en Tehrano.



Fontoj:

- *Banuje dastan-nevisije Iran* (La damo de irana histori-verkado), *Asemane Iran* (La Irana Ĉielo), Nova Serio, Numero 1., p. 23, Septembro 2013.
- http://en.wikipedia.org/wiki/Simin_Daneshvar
- http://fa.wikipedia.org/wiki/





Irana Esperanto Asocio (IREA) anoncas okazigon de la unua IREK (Irana Esperanto-Kongreso) en la 24a ĝis 26a de marto 2014. Irano havas longan historion de Esperanto-movado, sed en la lastaj jaroj, esperantistoj de la mondo havis maloftan okazon por viziti Iranon. Jen estas unika okazo por ĝui la esperanta etoson kun abundaj programeroj kaj samtempe iom turismi tra la lando. Menciindas ke la kongreso koincidas kun la novjaraj ferioj kaj tio donas oportunon por kaj kongresi kaj ĝui la nov-jarajn festojn tra la lando dum la plej favora kaj agrabla klimato.

La kongresa temo: \\\"Esperanto, Lingvo de Ideo kaj Idealo\\\" estas bone elpensita kaj elektita por la unua landa kongreso, en kiu oni prezentos Esperanton al la publiko kaj samtempe okazos seminarioj, prelegoj, diskutoj kaj rapidaj kursoj. En la programo estas antaŭplanita kulturaj aranĝoj kiel arta vespero kaj muziko dum la unuaj du tagoj kaj ekskurso por la lasta tago de la kongreso.

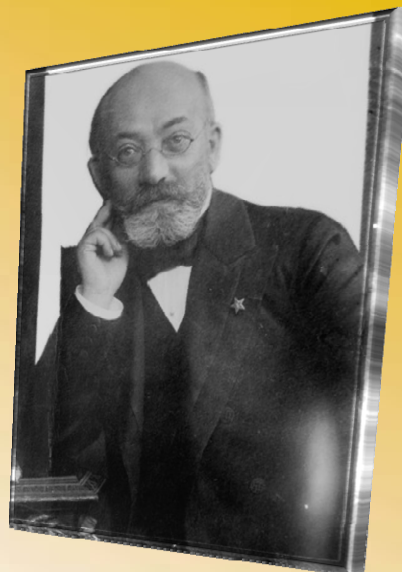
Estas bonvenaj viaj kontribuoj pere de artikoloj, prezentoj kaj aktiva partopreno en aranĝado kaj plifaciligo de la okazo.

Por partoprenantoj el eksterlando eblas aranĝi tranokton ĉe esperantistoj aŭ rezervi hotelon laŭplaĉe. Por akiri vizon, IREA klopodos helpi laŭeble. Interesantoj por partopreni unue serĉu informojn pri vizo ĉe irana ambasadejo de la koncerna lando.

La partopren-kotizo por eksterlandanoj (70 Eŭroj) kovras ĉiujn kostojn dum la kongreso krom la tranokto. La kotizon oni pagos surloke. Por aliĝi, kontribui per artikolo, aŭ proponi artan programon simple sendu retmesaĝon al info@espero.ir aŭ http://www.espero.ir/irek-1

La Mondo festis 2013 Zamenhof-tagon pli entuziasme kaj altnivele!



Irano



Ĵaŭde vespere 2013/12/13 okazis Zamenhof-festo en Tehrano. Preskaŭ 55 personoj partoprenis; duono estis esperantistoj kaj la aliajn konsistis esperantanoj. La loko estis amfiteatro de la kvartal-domo de Ekbatan kies estrino, s-ino Tira, estas esperantistino. La nombro de partoprenintoj estis la dua rekordo, post la festo en kiu partoprenis 60 personoj. La programo estis la plej bunta inter niaj festoj kaj inkluzivis:







1- Prelegoj de s-ro Ar. Mamdoohi “*(Se mi estus Zamenhof”)* kaj mi *“(Iom da nostalgio)”*.
2- Raportoj de s-roj Shafiee kaj Hashemi (respondeculo de la instituto kiu okazigos la unuan iranan E-kongreson)
3-Apartaj muzikumoj de s-ino Khoshgiafe (orgeno, inkluzive de "La espero"), s-roj Sepehr (akardeono) kaj Mehrabi (Gitaro kun voĉo).
4- Poem-deklamoj de s-ino Dortaj kaj s-ro Pedram.
5- Konkurso kun libropremio flanke de s-ro Zargaripour.

K. Sayadpour

Brazilo

En la dato, kiam Esperantistoj en la tuta mondo festas la naskiĝon de la pola kuracisto kaj lingvisto Ludoviko Lazaro Zamenhof, ankaŭ Legio de Bona Volo (LBV) plej sincere omaĝas lin per bildo sur la panelo La Evoluo de la Homaro, allogaĵo en la Nobla Salono de Templo de Bona Volo.

Tie, flanke de arta figuro de Jesuo, la Ekumena Kristo, la Dia Ŝtatestro, staras bildoj de diversaj personoj, kiuj eniris la historion pro sia elstara agado favore al la homaro, kaj tio estas elmontro de rekono kaj danko. Zamenhof lasis heredaĵon el sindediĉo kaj espero pri kunfratiĝo per internacia lingvo.

La centra sidejo de LBV situas en la urbo San-Paŭlo. En Braziljo staras la Templo de Bona Volo (TBV) de Legio de Bona Volo (LBV).

Maria Aparecida da Silva



Pollando

Internacia studumo pri turismo kaj kulturo en Bydgoszcz (Pollando) okazigis dum 6-12 de decembro 2013 Zamenhofajn tagojn en Bydgoszcz kaj



Toruń. Dum la tri unuaj tagoj okazis kurso pri diplomatio en muzeo de diplomatio de univeritato de Kazimiro la Granda en Bydgoszcz, gvidata de prof. d-ro hab. Adam Sudoł, Bakalaura-magistra Seminario de AIS (Akademio Internacia de la Sciencoj) sub gvido de Prof. d-rino hab. Aleksandra Kowalczyk kaj aŭtora renkontiĝo kun prof. d-ro hab. Mieczysław Wojtasik, kiu laste eldonis helpe de ISTK kaj Skonpres siajn 125 aforismojn en pola kaj Esperanto lingvoj – "Kolce życia – Pikiloj de vivo" (prezo 3 EUR kun sendokostoj). Sian diplomverkon por AIS sub titolo "Radio de Taĝikio en la jaroj de sendependeco" - prezentis Saidmurodi Khojazod – prezidanto de Esperanto Asocio en Taĝikio. Okazis kunvenoj por kandidatoj vojaĝi kun



Esperantoturo ankaŭ laŭ la 16 vojaĝvariantoj lige kun la 99 Universala Kongreso de Esperanto en Bona Aero – 2014, kiujn akompanis filmoj de mag. Romuald Puciul kaj red. Roman Dobrzyński. Dimanĉe, la 8.12.2013, sub gvido de Esperanto-ĉiĉerono



– Asci. Andrzej Grzebowski okazis vizitado de ZEO-j en Bydgoszcz. Ankaŭ prelegis pri Norvegio Cato Haugen el Esperanto Klubo en Oslo. Lunde multmedian prelegon pri Heroldo de Esperanto kaj vivo de Ada Fighiera-Sikorska prezentis red. Barbara Pietrzak – Estraranino de UEA, kiu renkontiĝis ankaŭ kun vojaĝantoj por monata vojaĝo al brazilo kaj al Bona Espero (el Finnlando, Italio, Pollando kaj Svedio). La prelego estis kontribuo al Internacia Tago de Esperanto -Libroj. En Urba Centro de Kulturo (MCK) en Bydgoszcz okazis Zamenhofa vespero en Bydgoszcz,

dediĉita al poemoj de Ludviko Zamenhof kaj Julian Tuwim, kiujn prezentis Urszula Tupajka kaj Julita Kurek el Bydgoszcz kaj Teresa Nemere kaj Henryk Gąsiorowski el Toruń – kadre de violona koncerto. La Zamenhofan vesperon nome de PEA – Filio en Bydgoszcz gvidis Helena Skonieczka –



Prezidantino de E-Klubo “Esperanta Amiko” ĉe Pola Asocio de Nevidantoj en Bydgoszcz. Ĉiuj ricevis kalendaron por 2014 de SKONPRES, la libron de prof. Mieczysław Wojtasik kun aforismoj kaj Turisman Esperanto-Kalendaron 2014. Marde okazis ankau multmedia prezentado de nova gvidlibro pri Bydgoszcz “Dobre adresy – Bonaj Adresoj” de red. Konstanty Dombrowicz, esperantisto,



eksa Prezidento de Urbo Bydgoszcz. Chapitro n-ro 73 (inter 204 chapitroj) pagho 110 estas dedichita al Esperanto en Bydgoszcz (kun foto de nia Centro, prezo 12 EUR kun sendokostoj kaj por ambau eldonajhoj – 15 EUR). Merkrede ni vizitis urbon Toruń – en Etnografia Muzeo ĉiĉeronis en Esperanto mag. Maria Pokrzywnicka – estrino de Eduka Fako de la Muzeo kaj en la urbo kaj Domo de Nikolao Kopernik – ĉiĉeronis en Esperanto mag. Teresa Nemere.

La lastan tagon – ĵaŭde, la 12-an de decembro okazis ekzamenoj por lingvoniveloj B1 kaj B2 de Esperanto laŭ kriterioj de Konsilio de Europo. La kvartagajn preparprelegojn por la ekzamenoj gvidis ASci. Regina Grzebowska kaj mag. Mirosława Korniluk. La diplomojn enmanigis Direktoro de Internacia Studumo pri Turismo kaj Kulturo en Bydgoszcz (ISTK)–mag. Jerzy Kołomyjec. Dum la fermo de la Zamenhofaj tagoj kun la 46-a studadsesio de ISTK/AKB oni pridiskutis bus-vojaĝon dum 20.06-15.07.2014 al “NORDKAP-2014” kun partopreno en 24 Internacia Esperanto-Kongreso (24 IEK) en Bydgoszcz. Fine oni partoprenis la malfermon de Universitata Ponto en Bydgoszcz – longa je 1548



metrojn– situanta apud ponto de Esperanto en Bydgoszcz. Dum la inaŭguro okazis internacia piedkurado de kelcent “Sanktaj Nikolaoj”.

Rusio

ZT okazis en belga konsulejo de …..

Merkredon, la 18-an de decembro okazis en Sankt-Peterburgo (Rusio) unika Zamenhoffesto laŭ invito de la belga ĝenerala konsulo *Marie-Louise Vanherk*. Multe da esperantistoj entuziasme kolektiĝis en la belga konsulejo por ĉeesti altnivelan koncerton de muzikistoj de la mondfama Mariniski Operejo kaj la Sankt-Peterburga Ŝtata Universitato, *Ekaterina Krasko*, *Diana Starovoit* kaj *Ekaterina Porizko*, kiuj prezentis aron da Esperantlingvaj klasikaj muzikaĵoj. Aŭdiĝis belaj kantoj i.a. de F. Schubert, F. Mendelssohn kaj S. Rachmaninoff. La konsulo alparolis grandan nombron da lokaj



esperantistoj en modela Esperanto kaj memorigis la rekonon de la universala lingvo kaj ĝia iniciatinto D-ro Zamenhof fare de UNESKO. Lerte tradukis ruse *Oksana Burkina*. La prezidanto de la Esperanto-societo “Kariljono”, *Svetlana Eijst*, akcentis la

gravecon de tiaj ĉi altnivelaj eventoj sur oficiala, diplomatia tereno kaj donis la parolon al *Jozef-Willem Haazen*, honora prezidanto de la loka Esperanto-klubo kaj profesoro de la



Fakultato pri Artoj de la Sankt-Peterburga universitato, kiu elokvente kaj imprese traktis tute novajn, spiritajn aspektojn de la personeco de D-ro Zamenhof. Krom granda nombro da esperantistoj ĉeestis ankaŭ lokaj pedagogoj kaj konsulejaj oficistoj kiuj ne nur miris pri la beleco de nia lingvo sed ankaŭ pri la harmonio kaj la entuziasmo de la publiko, kiu estis 'alia' ol la iom severecaj 'oficialaj' kutimaj vizitantoj. Post transdono de floroj al la elstaraj muzikistoj, disdono de honoraj



diplomoj al kelkaj meritplenaj pioniroj kaj multnombra fotado, la konsulo oferis al la ĉeestantoj riĉaspektan, bongustan promenbufedon.

Jozef-Willem Haazen

Tajvano

Zamenhof-Festo de Tajvano kun pli ol 100 partoprenantoj el 10 landoj kaj unika broŝuro

Zamenhof-Festo 2013 organizita de Esperanto-kurso de Pingtung-a Komunuma Kolegio okazis je la 15a de decembro en Zhizheng-Mezlernejo en Pingtung. Gastoj el dek landoj partoprenis en ĝi.

Reza Kheirkhah gvidis la feston Esperante, kaj Ingrid Chuang interpretis ĉine. Venis



gratulmesaĝoj el 17 landoj.

Tajlanda Esperanta lernantino Somboon Kao kaj ŝia amikino Aree ofertis gracian tajlandan dancon por bonvenigi la partoprenantojn kaj vivigi la feston. Post la danco prezentis sian talenton pri magiaĵoj Granda Kapo juna studento kun aplaŭdo de la partoprenantoj.

Inter la ĉeestantoj estis kelkaj, kiuj unuafoje aŭdis pri Esperanto kaj tute ne sciis pri ĝi. Reza faris mallongan enkondukon kaj gvidis ilin al lernado de baza konversacio. Oni lernis la frazojn kiel: "Bonan matenon", "Kiel vi nomiĝas?", "Dankon!", "Ĝis la revido" ktp.

Poste japano Issei Shiho ludis Shamisenon, aŭ japanan gitaron. Sekve lernantoj de flutoklaso de komunuma kolegio ludis fluton.

Unu el la honoraj gastoj de la festo estis la fama hispana esperantisto Jorge Camacho. Li



(naskiĝo: 1966) eklernis Esperanton en 1980 kaj laboris interalie kiel EU-interpretisto, universitata instruisto kaj nun laboras kiel bibliotekisto. Li samtempe redaktas la altnivelan Esperantan literaturan gazeton "Beletra Almanako". Krome, lia edzino estas el Pingtung. Li prelegis pri sia sperto lerni kaj uzi Esperanton per kelkaj bildoj de sia

ĝisnuna vivo. Li estas ĉefe konata kiel Esperanta poeto. Li jam publikigis ses volumenojn de siaj poemaroj. Unu mallongan poemon (malhajko) li legis antaŭ la aŭskultantoj kun ĉina (de Mao Zifu) kaj tajvana tradukoj. Jen ĝi:

- **malhajko**

absolutan obskuron
fiŝoj absimaj
fendas per propra lumo

Post lia prelego venis muzikaj programeroj volontule ofertitaj de la lernantoj de komunuma Kolegio kaj inter ili ventrodanco kaptis la atenton kaj intereson de la spektantoj.

Jam pasis du horoj kaj Reza anoncis iom malfruan paŭzon. Dum paŭzo unue memora



grupfoto estis farita. Poste oni povis trinki aŭ manĝi dum Esperanta babilado aŭ krokodilado. Ĉe unu angulo estis libroservo, kiun Kanada gasto Benjameno el Tajpeo zorgis. Ĉe la libroservo oni povis preni senpagajn broŝurojn aŭ gazetojn, kaj aĉeti Esperantajn poŝtkartojn, vortarojn, lernolibrojn, ktp. Tamen la plimulto de la ĉeestantoj partoprenis en la grupdanco. Oni dancis laŭ la fama kanto "Ĉu vi volas danci?" kaj ĝuis la raran okazon sin moviĝi kaj kune plezuriĝi. Gvidis ilin Bela, nova Esperanto-lernanto.

Post duonhora paŭzo la membroj devis reveni al la halo por daŭrigi la restantajn programerojn. La unuan programon gvidis ĉina Esperantisto Fabina aŭ S-ino Yu Xi-mei pri "Esperanto kaj komerco" kaj "Esperanto-klubo en mia urbo Xia-men" kun tre flua Esperanto, kaj poste instruistino de signo-lingvo S-ino Hu-zi instruis kanton uzante signolingvon. La signo-lingvo por "dankon", "Bonvenon!", "Pardonu", "amo" kaj "koro" estis tuj kompreneblaj kaj facile lerneblaj.

Laste, Abengo prelegis pri sia vojaĝo en Esperanto-Lando. Li antaŭ ok jaroj Esperantiĝis kaj ekde tiam li vojaĝadas en pli ol dek landoj por kaj per Esperanto. Pro manko de tempo li povis prezenti la prelegon nur duone.

Antaŭ la fermo de la festo oni faris loterion. Laŭ la numero de enskrib-paperoj ĉiuj gajnis donacojn. La donacoj estis donacitaj de la lokaj Esperantistoj, la plej multe per kompanio Inpower Biotech (kies sekretariino S-ino Klementina Lin estas aktiva Esperantisto) kiu donacis mezgrandan sakon da jogurt-kukoj al ĉiuj partoprenantoj dum enskribiĝo kaj ankaŭ por loterio. Kevin Hsih Esperantista masaĝisto ankaŭ donacis valorajn kuponojn por senpaga kaj rabata masaĝo (en sia granda kliniko kie Esperanto ankaŭ estas parolata). Krom tio Anjur (ĉefino de manĝejo LaMorning) nia Esperanto-studento ĉe Komunuma Kolegio donacis plastikajn dosierujojn, ruĝan teon en granda kvanto; kaj D-ro Henry Hung (pediatro) donacis belajn gluaĵojn. Kaj populara donaco por ĉiuj, sapoj



en verda koloro kaj stela formo, venis de Lydia, veterana sapoinstruisto kaj edzino de Cyril Vergnaud, la ĉefa organizanto de ĉijara Zamenhof-festo (li en Januaro de tiu ĉi jaro komencis lerni Esperanton kaj en la pasinta somero instruis ĝin al dek kelkaj studentoj).

Antaŭ la sesa horo vespere ĉiuj devis forlasi la halon, tamen la festo daŭris aliloke. Ĉirkaŭ 20 el la partoprenantoj, plej multe Esperantistoj, kune moviĝis al restoracio "Ĝardeno de Dolĉa Sonĝo". S-ino Kaori Omura (konata kiel Aminda), instruisto de la japana lingvo kaj la lernanto de Esperanto, kaj



lia edzo mastrumas la restoracion. Ŝi preparis Esperantlingvan menuon por la japanstilaj manĝo-kestoj kiujn ĉiuj ricevis por vespermanĝo.

Resume, la festo estis bunta, internacieca kaj Esperanta. Ĝi ne estis serioza Esperanto-kunveno, sed gaja kunveno por varbi novajn samideanojn kaj kuraĝigi la komencantojn de Esperanto.

Jen kelkaj statistikoj:

- Ĉeestantoj el dek landoj (Ĉinio, Francio, Hispanio, Irano, Japanio, Kanado, Koreio, Tajlando, Usono, krom Tajvano).
- 5 enskribitaj esperantistoj kaj neesperantistoj
- Ĉirkaŭ 40 homoj kiuj prezentis siajn artojn.
- La kotizo por la festo estis nur 100 tajvanaj dolaroj, aŭ tri eŭroj.
- Broŝuro de Zamenhoffesto enhavis 30 paĝojn (pri Esperanto, gastoj, prezentantoj de programoj, abontarifoj ktp) kaj estis printita en 200 ekzempleroj! Krom disdono inter la partoprenantoj ĝi ankaŭ iros al multaj kiuj sendis mesaĝojn al nia festo el alilandoj kaj amikoj en kaj ekster Tajvano.
- Gratulmesaĝoj (5 filmoj) al la festo el 17 landoj kaj 5 kontinentoj.

Reza Kheirkhah

Meditado

Natura demando: Kio estas meditado?



Omid Rohanian

Malgraŭ ĝia populareco en la mondo, tre malmultaj el ni vere scias kio estas medito. Ne troviĝas ununura difino pri ĝi.

- Mensa koncentriĝo pri iu specifa aĵo
- Pensado pri pacodonaj aferoj
- Trejnado de la menso
- Formo de konscio kiu rezultas je trankvileco kaj stabila menso

Meditado iel aŭ aliel ekzistas en diversaj malnovaj tradicioj kaj religioj. Budhismo havas riĉan kaj ampleksan materialon pri ĝi. Sed ĝi iel ankaŭ ekzistas en aliaj tradicioj:

- En Judismo: Hitbodedut (silenta kontemplado en la naturo kaj laŭtlegi religiajn tekstojn)
- En Islamo: La praktiko de ‘Zekr’ (= rupetado de iu sankta vorto) similas al meditado. En spiritaj tradicioj kiel sufismo ankaŭ oni vidas similan koncepton.

Ĉi tie mi provas limigi min al la koncepto de meditado en la budhisma tradicio, ĉar tion mi mem pli bone konas kaj estas pli populara inter esploristoj kaj nereligiaj homoj.




Judoj farante Hitbodedut

Ekzistas multaj formoj de meditado, sed oni povas klasi ilin en du ĉefajn kategoriojn: la **senpera meditado**, kiu konsistas en la koncentrado de la atento por haltigi la fluadon de la pensoj, kaj la **apogita meditado**, en kiu la individuo apogas sin per mantroj (ripetado de iu difinita sono), kantoj, ĉantoj, kreado de mensaj imagoj, ktp.



Kristana meditado



Zen meditado (zazen)

Por pli bone kompreni la rolon de meditado en Budhismo, ni unue vidu kion Budhismo diras pri homo kaj vivo ĝenerale:

● La vero pri ’dukkha’ aŭ la sufero. Ĝi instruas ke en nia mondo, la ekzistado kiel oni konas ĝin, estas **plena je sufero kaj ĝi estas finfine nekontentiga**.

● La vero pri origino de sufero ‘samdudaja’. La plejmulto de nia suferado devenas de avido (avido al agrablaj sed ŝanĝiĝemaj aferoj) kaj nescio.

● La tria nobla vero estas la vero pri la halto de la sufero (nirodha). Ĝi vortiĝas ke ja ekzistas fino de volupteco, kiu nomiĝas **nirvano**.

● La kvara nobla vero estas la vero pri la vojo kondukanta al la fino de la sufero (magga). La vojo nomiĝas la "nobla okopa vojo". Ĝi estas laŭ Budhismo, la solvo por la fina halto de suferado kaj atingo de nirvano. La esenco de ĝi estas halto de avido kaj nescio.

Meditado do, kiel ĉefa eco de Budhismo, estas praktiko cele al haltigo de avido kaj aliaj memamaj kaj negativaj homaj trajtoj. Ĝia fina rezulto, laŭ Budhismo, estas atingo de nirvana.



Laŭ budhismo Meditado estas konscia strebo por ŝanĝi la labormanieron de la menso. La Pali-vorto por meditado estas "bhavana", kiu signifas "kreskigi" aŭ "disvolvi".

La Budho instruis multajn malsamajn specojn de meditado, el kiuj ĉiu destinas por solvi specialan problemon aŭ disvolvi specialan psikologian staton. Sed du plej komunaj kaj utilaj meditadoj estas Atento al Spirado, “anapana sati” en la Pali-lingvo, kaj Amema Meditado, “meta bhavana” en la Pali-lingvo.

Atento al Spirado

Kiam vi sidas kviete kun viaj okuloj fermitaj, koncentru vian atenton sur la movojn de enspirado kaj elspirado. Vi povas tion fari per nombrado de spiroj aŭ enrigardo al la leviĝo kaj malleviĝo de la ventro. Dum via praktikado iuj problemoj kaj malfacilaĵoj eble aperas. Vi eble sentas ĝenan jukon sur la korpo aŭ malkomfortecon en viaj genuoj. Se tio okazas, malstreĉu vian korpon senmove kaj daŭre tenu vian atenton fiksitan al la spirado.

Amema Meditado

Unue koncentru vian atenton sur vin mem kaj diru al vi vortojn kiel *"Mi estu bonfarta kaj feliĉa. Mi estu paca kaj trankvila. Mi estu protektata kontraŭ danĝeroj. Mia menso estu libera de malamo. Mia koro estu plena de amo. Mi estu bonfarta kaj feliĉa."*

Poste unu post unu pensu pri amata persono, neŭtrala persono, kiun vi nek amas nek malamas kaj fine malamata persono bondezirante, ke ĉiu el ili fartu tiel bone kiel vi mem.



Floroj el "La Florejo" de Sadio

Kvankam pasis multaj aŭtunoj post verkado de Golestan, ties floroj ankoraŭ freŝas. Flaru la jenajn kaj plezuru.

Elektis kaj tradukis: K. Sayadpour

Ĵaluzo estas eco akompananta homon ekde Kaino ĝis nun. En tiu ĉi rakonto, la majstro Sadio bone karakterizas ĵaluzon.

(Rakonto 13, ĉapitro 1)

Mi aŭdis pri reĝo kiu pasigis nokton plezurigi sin ĝis la tago kaj ebrifine diris:

"Nuno por ni pli ol ĉiam ravas,
Nek bon' nek malbon' nek iu gravas."

Derviŝo ekstere dormanta en malvarmo diris:

"Ho vi! La mondo feliĉan kiel vi ne havas,
Se por vi ne gravas, ĉu ankaŭ por ni ne gravas?



یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود و در پایان مستی همی گفت:

ما را به جهان خوشتر از این یکدم نیست
کز نیک و بداندیشه و از کس غم نیست

درویشی به سرما برون خفته و گفت:

ای آنکه به اقبال تو در عالم نیست
گیرم که غمت نیست ، غم ما هم نیست

Tio plaĉis al la reĝo. Monujon kun mil dinaroj li eligis tra truo kaj diris al la derviŝo: "Etendu vian jupon!" Li diris: "Jupo malestas ĉar mi senvestas!" La reĝo kompatis eĉ plu pro lia povreco kaj aldonis robon kaj sendis ĉiujn al li. La derviŝo post mallonge elĉerpis ĉiujn monon kaj varon kaj revenis.

Ĉe liberuloj longe ne restas oro,
nek akv' en kribril', nek atend' en am-koro.

ملک را خوش آمد ، صره ای هزار دینار از روزن برون داشت که دامن بدار ای درویش. درویش گفت: دامن از کجا آرم که جامه ندارم. ملک را بر حال ضعیف او رقت زیاد شد و خلعتی بر آن مزید کرد و پیشش فرستاد. درویش مر آن نقد و جنس را به اندک زمان بخورد و پریشان کرد و باز آمد.

قرار برکف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

En nekonvena situacio, oni informis la reĝon pri lia stato. La reĝo ekkoleris kaj deturnis sian vizaĝon. Pri tio, la sagaculoj kaj saĝuloj diris ke oni evitu koleron kaj furiozon de la ŝahoj ĉar la plejmulto de ilia atento koncentriĝas pri la landaj administraj aferoj kaj ili ne toleras la tumulton de l' popolo.

Ŝaho al tiu homo ne favoras
kiu tempo-konvenecon ignoras.
Se por parol' vi ne trovis okazon,
Ne malestimu vin dirante frazon.

در حالتی که ملک را پروای او نبود حال بگفتند: بهم برآمد و روی ازو درهم کشید. و زینجا گفته‌اند اصحاب فطنت و خبرت که از حدث و سورت پادشاهان برحذر باید بودن که غالب همت ایشان به معظمات امور مملکت متعلق باشد و تحمل ازدحام عوام نکند.

حرامش بود نعمت پادشاه
که هنگام فرصت ندارد نگاه
مجال سخن تا نیابی ز پیش
به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

Li diris: "Forpelu tiun senhontan elspezeman almozulon kiu pereis tian favoron dum tiu mallonga tempo, ĉar la landa trezoro estas buŝpleno por manĝaĵ-senigatoj kaj ne ĉasaĵo por Satan-fratoj.

Stulta taga brulant' de kamfor-kandel'
baldaŭ nokte ne havos lamp-oleon.

گفت: این گدای شوخ مبذر را که چندان نعمت به چندین مدت برانداخت برانید که خزانه‌ی بیت المال لقمه مساکین است نه طعمه‌ی اخوان‌الشاطین.

ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد
زود بینی کش به شب روغن نباشد در چراغ

Unu el la konsilantaj veziroj diris: "Via reĝa moŝto! Estas konsilinde difini sufiĉan vivtenon donatan regule por ke ili ne malmoderu. Sed tio kion vi diris pri ĉagreno kaj malpermeso, ne estas deca por Di-kredantoj; esperigi iun per favoro kaj senesperigi tiun per forpelo.

Pordon al avidul' ne malfermu!
Malferminte ĝin ne batal-fermu!

Neniam la Hiĝaz-soifantoj*
kolektiĝas ĉirkaŭ akvo sala.
Sed popolo, birdo, kaj formiko
kolektiĝas ĉirkaŭ akvo mala.

یکی از وزرای ناصح گفت: ای خداوند ، مصلحت آن بینم که چنین کسان را وجه کفاف بتفاریق مجری دارند تا در نفقه اسراف نکنند اما آنچه فرمودی از زجر و منع، مناسب حال ارباب همت نیست یکی را بلطف امیدوار گردانیدن و باز به نومیدی خسته کردن.

به روی خود در طماع باز نتوان کرد
چو باز شد، به درشتی فراز نتوان کرد

کس نبیند که تشنگان حجاز
به سر آب شور گرد آیند
هر کجا چشمه ای بود شیرین
مردم و مرغ و مور گرد آیند

* **Parto de Saŭdarabio konsistanta el Mekko, Medina kaj Taif.**

Foto: www.MihanDownload.com

Kristin Tytgat, Bruselo, 6.11.2013

Ĉu mi bone komprenas vin? Konsiloj por klare kaj efike komuniki en Esperanto

Problemo: unu lingvo, malsamaj kulturoj

Analizo de la problemo:

. kondiĉoj por efika komunikado: teknikaj, kognitivaj, interpretaj, emociaj

. specoj de komunikado: parola, neparola, implica/eksplica, (ne)intenca

. graveco de neparola komunikado

Kadro de la komunikado (kvar niveloj: intima, persona, socia, publika)

. ĝenerala konteksto
. loko
. kialo de la kontakto
. tempo
. kvanto da komunikantaj homoj
. kultura konteksto
. fizika konteksto

Simboloj/Ŝildoj/Instrukcioj

Ĉu mi bone komprenas vin? Mesaĝo – Respondo

Alparolo – Peto – Signifo de jes kaj ne ...

Ekzemplo: ĉefo A kun kunlaborantino B
La ĉefo diras: "Dankon, sinjorino B, ke vi ĉi-foje ne forgesis la dokumentojn".

4 niveloj: informoj – alvoko – rilato – emocio

10 konsiloj por bone komuniki:

1. Kolektu informojn pri la alia kulturo kaj prepariĝu
2. Aùskultu aktive
3. Metakomuniku
4. Parolu kompreneble
5. Parolu konkrete, ekzakte kaj adekvate
6. Uzu ŝercojn kaj humuron nur poste
7. Parolu kun respekto
8. Demandu simplajn, mallongajn demandojn kaj evitu negativajn demandojn
9. Respektu la etiketon de la diversaj kulturoj
10. Restu vi mem

Sendis: Herman Deceŭninck

De:



Kaj ...

Antaŭaj numeroj disponeblas

Nomo:
Familia Nomo:
De numero: Ĝis numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono:

E-poŝto:

Sendu la peton al la adreso:
E-poŝto: info@espero.ir

Bonan legadon,
Irana Esperantisto

Ĝis:



Troveblas Ĉe: www.espero.ir